



بارگشت

به نقطه صفر:

پرونده‌ای در باب زنان و صلح

مصاحبه‌ها:

مبارزات زنان؛ وضعیت پتلوپه‌ای

مصاحبه با بهار سهیلی (فمینیست و فعال سیاسی)

صلح بدون عدالت یک دروغ بیش نیست

مصاحبه با بلقیس روشن (وکیل پارلمان و فعال سیاسی)

بانوشته‌هایی از:

شهربانو حیدری، غفور سیاوش، بتول حیدری،

حوریه بیانی، حضرت حوا، بازمیر احمدی،

زهره حسینی، حیات‌الله شهریار، محمدعلی فیاض،

حسن‌رضا خاوری و زهرا مراد

آنچه در این پرونده می‌خوانید:

زنان و بحران نا‌حضور در رسانه‌های تصویری
ترومای ماندگار

تغییر موقعیت زنان؛ یک ضرورت حیاتی

صلح زنانه می‌خواهید یا مردانه؟

زنان در گرداب بیم و امید از صلح

حضور و غیاب زنان در گفتمان صلح

واکاوی ریشه‌های جنگ

نمیه گمشده تاریخ: مطالعه موردی بامیان

زنان و بحران غیاب امرکلی (انسانیت و عدالت)

زنان و صلح

مبارزات زنان؛ وضعیت پنلوپه‌ای

نگرانی من از چگونگی حضور زنان در حکومت‌های آینده نه بلکه سؤال بر سر بودن یا نبودن است! اگر از حالا برای تغییر سرنوشت سیاسی‌مان تلاش نکنیم، چه تضمینی وجود دارد که مردسالاری و سرکوب شرعی به ما لطف کند و جایگاهی برای ما در کنار خود در نظر گیرد؟

بهار سهیلی (فمینیست و فعال سیاسی)
مصاحبه‌کننده: شهربانو حیدری

در باب وضعیت زنان و مذاکرات صلح، مصاحبه‌ای با بانو بهار سهیلی، فمینیست و فعال سیاسی، انجام داده‌ایم. وضعیت از نظر ایشان شبیه کار پنلوپه است. توضیح این‌که: پنلوپه همسر اولیس (اودسئوس) بود. همه فکر می‌کردند اولیس مرده است، به دلیل غیبت بیست ساله، از زمان حمله به تروا تا بازگشت از آن. لذا مردان زیادی در خانه او جمع شده، مزاحمت شدید برای پنلوپه ایجاد کرده بودند و اصرار داشتند که پنلوپه یکی را به همسری برگزیند اما پنلوپه مرگ شوهرش را باور نداشت. لذا ترفندهای گوناگون به کار می‌بست تا خواستگاران مزاحم را رد کند. یک ترفند معروفش این است که گفت اکنون مصروف بافتن پارچه‌ای هستم، هر وقت تمام شد، شوهری انتخاب می‌کنم. او روزها پارچه را می‌بافت اما شب‌ها می‌شکافت و باز می‌کرد. بدین ترتیب، مردان مزاحم را بازی می‌داد. وضعیت جاری هم همی رقم است: اجبار به بافتن و بازکردن پیایی، ساختن و ویران کردن و تکرار مدام از صفر.

مدتی است که مذاکرات صلح شدت گرفته و با جدیت دنبال می‌شود. یک طرف مذاکرات، طالبان است که نگاه آن‌ها به مسایل زنان تقریباً آشکار است و خودشان نیز پنهان نمی‌کنند. دیدگاه طالبان نسبت به زنان مشخصاً بر دو عنصر دینی و عرفی استوار است؛ بخشی از محدودیت‌ها و سرکوب‌ها را به خاطر آموزه‌های اسلامی اعمال می‌کنند و برخی دیگر از حذف‌ها و طردهای آن‌ها به عرف و سنت‌های بومی برمی‌گردد. به‌هرحال، کوشش‌های زیادی در جریان است که افق تازه‌ای در کشور گشوده شود و به جنگ چهل ساله خاتمه داده شود. در این راستا، پرسش‌های فراوانی مطرح هست که نیازمند روشنی اند. این‌جا در محضر شما هستیم که مصاحبه‌ای در رابطه‌ی «صلح و زنان» داشته باشیم. امید که از خلال تحلیل‌ها و سخنان شما نوری بر موقعیت زنان تابانده شود و وضعیت خطیر پیش رو برای مخاطبان روشن‌تر گردد و به امکان‌های معرفتی صحیح و دقیق مجهز شوند، جهت رهایی و مبارزه با خطرانی که با آن مواجه اند و همچنان پیش رو دارند و اما پرسش‌ها: **سیمای خرد: خطرات و تهدیدات علیه زنان از دل وضعیت جاری برمی‌خیزد. تحلیل کلی شما از وضع موجود چیست و جایگاه مذاکرات صلح در وضعیت اکنون را چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

بهار سهیلی: اگر وضعیت کلی را بررسی کنم، متوجه می‌شوم که مبارزات زنان افغانستان در راستای احقاق حقوق بشری‌شان همیشه بی‌ثمر و یا دچار سکتگی شده است. همیشه در زمان‌هایی متفاوت، زنان چیزهایی ساخته‌اند و با تغییرات سیاسی همه چیز ویران شده و با سر کار آمدن دولتی جدید گاهی امکان ادامه‌ی مبارزه و فعالیت میسر شده است. این ساختن و ویران شدن، مرا به یاد وضعیت مردم می‌اندازد، مردمی که چهار دهه با جنگ دست‌وپنجه نرم کردند. همه‌ی ما عادت کردیم خانه‌ای بسازیم و بنا به مشکلی آن را رها کرده، جای دیگری کوچ کنیم و همه چیز دوباره از صفر شروع شود. در صفر درجه ماندن خاصیت مبارزات زنان نه بلکه وضعیت کلی ما افغان‌ها است! گفت‌وگوهای صلح همان نقطه‌ی تکراری صفر است. تمام آن‌چه در ۲۰ سال گذشته ساخته شده، قرار است با سر کار آمدن یک امارت اسلامی نابود شود و زنان نسل بعد در دل حذف و فشار دوباره روزی برای رسیدن به برابری تلاش کنند. این‌همه ویرانی و دوباره ساختن به شدت فرسایشی و مأیوس‌کننده است.

مذاکرات صلح هیچ پیامی جز ناکامی جهان در برابر بنیادگرایی و یا بهتر بگوییم عدم اراده‌ای محکم در مبارزه با تروریسم بین‌المللی ندارد. اساس حکومت و ارزش‌هایی چون دموکراسی، آزادی بیان و حقوق زنان به دلیل سرمایه‌گذاری کشورهای جهان روی پروژه‌ای به نام «مبارزه با تروریسم» بود؛ همان تروریسمی که کشورهای صلح‌طلب غربی از راهی دیگر اسباب و اسلحه‌ی جنگیدن‌شان را میسر می‌کنند. ما شهروندان افغانستان (زن و مرد) محکوم به پذیرش صلحی نا عادلانه شده‌ایم و حرف و خواست ما در روی میز معاملات سیاسی اهمیت چندانی ندارد.

سیمای خرد: حضور یا فقدان زنان در روند مذاکرات صلح را چگونه می‌بینید و نسبت به آن چه انتقادی دارید؟

بهار سهیلی: در جواب سؤال اول شما گفتم که ما شهروندان افغانستان در کل میان این مذاکرات و معاملات سیاسی صدایی نداریم؛ اما زنان به‌عنوان گروهی بزرگ ولی تحت ستم به واسطه‌ی مردسالاری و افراط دینی، بیش از پیش به حاشیه رانده شده‌اند و حالا بهتر مشخص است که خلاف آنچه امار می‌دهند چقدر نقش زنان در حکومت‌داری سمبولیک و کم‌رنگ بوده است.

نقد من به این وضع بیشتر شبیه یک آسیب‌شناسی است تا پیدا کردن مقصر. متأسفانه در تمام این سال‌ها به واسطه‌ی پول و پروژه، فرصت تمرین کار هدفمند و داوطلبانه در راستای حقوق بشری زنان را نداشتیم و افرادی اندک راه‌شان را در برابر این سیستم مستقل و باورمندانه ادامه دادند و چون به منابع و مهمتر از همه مردم دسترسی نداشتند نتوانستند تغییری ایجاد کنند. وقتی قدرت‌مان را از مردسالاری بگیریم، خیلی ساده توسط مردسالاری سبک‌دوش و بی‌صلاحیت و



بی‌صدا خواهیم شد.

در تمام این سال‌ها باید روی ارزش‌ها و ایجاد انگیزه برای کار داوطلبانه در راستای حقوق بشری شهروندان کار می‌کردیم، تلاش و فرهنگ‌سازی خودجوش بدون پروژه، سرمایه و کمک‌های خارجی؛ که حالا این‌گونه در آستانه‌ی سقوط به نقطه‌ی صفر قرار نمی‌گرفتیم.

سیمای خرد: کدام عامل‌ها و چه نیروهایی را در پیدایش و حفظ وضعیت موجود مؤثر می‌دانید که در طرد زنان کوشا هستند؟ مواضع دولت و طالبان نسبت به زنان را چگونه می‌دانید؟

بهار سهیلی: وضعیت زنان همیشه وابسته به وضعیت سیاسی-اجتماعی و اقتصادی کشور بوده است. حق کار، استقلال مالی و اقتصادی به وجود می‌آورد. امنیت حضور اجتماعی زنان را سبب می‌شود و حق رأی، تعیین سرنوشت سیاسی زنان را ضمانت می‌کند. در تمام این سال‌ها یک یا دو و گاهی هر سه ضلع این مثلث دچار مشکل بوده و مردسالاری به کمک سرکوب دینی برای افزایش خشونت و حبس زنان در خانه دست به دست همدیگر داده‌اند.

من دولت و طالبان را دو روی یک سکه می‌دانم. دولت با زنان برخوردی سکسیستی و ایزاری دارد و طالبان در نقش خدایان روی زمین در پی حذف کامل زنان از تمام عرصه‌ها هستند.

سیمای خرد: اگر به ریشه‌های وضعیت اکنون نگاهی بیندازیم، می‌بینیم که ساختارهای سنتی به ویژه ساختارهای اجتماعی همگی مردسالار اند و به نحو سلسله‌مراتبی شکل گرفته‌اند که جایگاه زنان در پایین‌ترین مرتبه قرار دارد و عمدتاً به داخل خانه منحصر شده‌اند که خودتان بیشتر می‌دانید. رهایی زنان افغان از این تقسیم‌بندی سلسله‌مراتبی را ممکن می‌دانید؟ چرا و چگونه؟ لطفاً دیدگاه خود را توضیح دهید.

بهار سهیلی: من رهایی زنان را در میزان اراده و مشارکت آن‌ها برای تغییر می‌بینم. رسیدن به آگاهی، درس خواندن به جای ازدواج کردن، کار کردن به جای تولیدمثل و ارتقای ظرفیت‌های‌شان در راستای برابری تعیین‌کننده است. حمایت و شرکت در جنبش‌های مستقل زنان، کار داوطلبانه، بسیج ملی و ایستادگی فردی و اجتماعی گزینه‌هایی‌اند که درب برابری را می‌گشایند. آن‌چه برای همه‌ی ما مهم است، حفظ حافظه‌ی جمعی است، حافظه‌ای که به ما کمک کند همکار و حامی نیروهای ضد زن در هیچ سطحی نباشیم و به واسطه‌ی آگاهی و بیداری فمینیستی از جزیره‌های دور افتاده از هم و بیگانه، تبدیل به ارتشی ملیونی و قدرتمند شویم.

سیمای خرد: در دو دهه اخیر آیا برنامه‌های جدی برای رهایی بخشی زنان در افغانستان انجام شده است که بتواند

به‌عنوان یک اصل و پایه در مذاکرات صلح به حساب آید؟ اندکی وضاحت دهید.

بهار سهیلی: من فکر نمی‌کنم چنین اتفاقی افتاده باشد؛ حداقل من از آن بی‌خبرم اما افرادی هستند که با تولید متن و آرایه‌ی کار داوطلبانه در اطراف خودشان تغییر ایجاد کرده‌اند. با این‌حال، یکی از مهم‌ترین دستاوردهای دو دهه‌ی گذشته، درج بسته‌ی قانون منع خشونت علیه زنان بوده که با فرمانی تقنینی توشیح شده و در مواردی قابل اجرا است و از حقوق زنان در خانواده و جامعه حمایت کرده است اما اگر بنا به طرح پیشنهادی آمریکا برای صلح افغانستان قرار باشد که تمام قوانین حاضر کشور ملغی گردند، این بسته‌ی حمایتی هم باطل خواهد شد. واقعیت این است که ما زیر چتر پول و پروژه‌ی جهان هیچ کار بنیادینی برای زنان و تغییر و اصلاح قوانین انجام نداده‌ایم.

سیمای خرد: زنان عمدتاً به جغرافیای داخل خانه محصور شده‌اند. لذا از فرصت‌های مختلف به‌خصوص از امکان تحصیلات و کار و استقلال اقتصادی محروم و تابع مرد خانواده بوده و مانده‌اند. بنا به این فرض که مذاکرات صلح نتیجه دهد و طالبان بیایند، قطعاً فشارهای سختی بر زنان وارد خواهد آمد. ابعاد مختلف حضور زنان در جامعه طالبانی را چگونه می‌بینید؟ علاوه بر این، حضور زنان در بازار کار را چگونه تحلیل و برآورد می‌کنید؟ زنان زیادی هستند که نان‌آور خانه هستند. آینده‌ی کاری و شغلی آن‌ها چه خواهد شد؟ قطعاً فشارها و تنگنایی‌ها افزایش خواهد یافت. آیا راهی برای رهایی یا کاهش این فشارها و سختی‌ها هست؟

بهار سهیلی: به باور من، وضعیت برای همه بدتر از چیزی است که تصور می‌شود و باید زنگ بیداری را به صدا درآورد، همان‌طور که گفته‌اند: قدرت را به کسی نمی‌بخشند، باید آن را به زور گرفت. بیست سال گذشته فرصتی بود تا زنان سبک زندگی دوران جنگ و طالبان را عوض کنند؛ روزمره‌گی‌های دیگری داشته باشند؛ سقف توقعات و مطالبات‌شان در کلان‌شهرها متفاوت باشد و حالا زمان آن رسیده تا برای حفظ حقوق و آزادی‌های‌شان با هدف و آگاهی در کنار هم خواهرانه مبارزه کنند و از بی‌خیالی و بی‌مسئولیتی بپرهیزند. تک تک ما در برابر آن‌چه قرار است اتفاق بیفتد، مسئولیت داریم.

اگر کسی به رهایی عادت کرده است، باید برای حفظ آن به دل آسمان رود و با طوفان بجنگد. باید شب‌ها تا دیروقت کار کنیم؛ سیاست بفهمیم؛ ارزش‌ها را بشناسیم و آن‌ها را با شجاعت تمرین کنیم.

سیمای خرد: در روند جاری مذاکرات صلح، زنان به یک موضوع از موضوعات مورد تصمیم مردان بدل شده است، درحالی‌که زنان نه موضوع مذاکره بل باید یک طرف مذاکره باشند. وقتی در روند صلح، زنان به حیث طرف مذاکره نیستند و حذف شده‌اند، حق مشارکت آن‌ها در حکومت آینده چگونه خواهد بود؟ مشارکت فعال و مؤثر زنان قسمی که تصمیم‌ساز و تصمیم‌گیرنده باشند، چگونه ممکن است و زنان چه سیاستی را در پیش بگیرند که بتوانند از حقوق بدیهی خود در سطح رهبری و تصمیم‌سازی سیاسی دفاع نمایند و از وضع منفعل و مطرود و منکوب رها شوند؟

بهار سهیلی: نگرانی من از چگونگی حضور زنان در حکومت‌های آینده نه بلکه سؤال بر سر بودن یا نبودن است! اگر از حالا برای تغییر سرنوشت سیاسی‌مان تلاش نکنیم، چه تضمینی وجود دارد که مردسالاری و سرکوب شرعی به ما لطف کند و جایگاهی برای ما در کنار خود در نظر گیرد؟ تا زمانی که ما قدرت‌مان را نشان ندهیم، چرا باید قدرتمندان ما را طرف مذاکرات و سهیم در قدرت سیاسی بدانند؟ **سیمای خرد: به لحاظ تاریخی، سابقه‌ی کوشش زنان افغان برای رهایی بخشی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ در گذشته آیا جنبش زنان داشته‌ایم که برای امروز الگو شوند؟**

بهار سهیلی: جواب این سؤال را در متن سؤال ۱ گفتم اما باید اضافه کنم که زنان افغانستان هیچ گاه جنبشی مستقل و قدرتمند بر اساس مشارکت، حمایت و رأی زنان نداشته‌اند. تمام جنبش‌های رسمی گذشته از دل مردسالاری بیرون آمده و با تغییر سیاسی سقط شده‌اند. زنانی چون مینا کشور کمال و همکرانش اقلیتی بودند که با ترور حذف شدند و صدهای مشابه تا امروز مورد ترور و کشتار هدفمند قرار می‌گیرند؛ چرا که جزیره‌های تنها و دور افتاده را به راحتی می‌توان نابود کرد.

سیمای خرد: در حال حاضر، زنان افغان نسبت به روند مذاکرات صلح چه موضع یا مواضعی اتخاذ کرده‌اند؟ ارزیابی کلی شما از رویکرد زنان نسبت به روند جاری چیست؟

بهار سهیلی: موضع زنان بسیار پراکنده، فاقد آگاهی و انسجام و کمتر مشوره با زنان آگاه و باصلاحیت در این حوزه بوده است. به دلایلی که در بالا آرایه شد، این موضع‌گیری‌ها به هیچ وجه تولید فکر و اندیشه‌ی زنان برحسب نیازها و نگرانی‌های عینی نبوده و برای همین از میز مذاکرات به حاشیه رانده شدند؛ چون مطالبات همگانی و جدی نداشته‌اند.

سیمای خرد: درحالی‌که زنان از بودن در طرف مذاکره حذف

از صفحه قبل

شده‌اند اما هیولای خشونت رسمیت یافته و طرف مذاکره قرار گرفته‌اند. زنان در قبال قدرت‌گیری هیولای خشونت چه کار می‌توانند که کمتر آسیب ببینند؟

بهار سهیلی: در این مقطع زمانی هیچ چیزی به اندازه‌ی آگاهی فمینیستی، انسجام و جنبش خودجوش و مستقل زنان نمی‌تواند آن‌ها را به‌عنوان ضلعی قدرتمند و مشروع وارد میز مذاکره کند. برای رسیدن به برابری در هر عرصه‌ای باید حضور برابر و قدرتی نمادین به نمایش گذاشت.

سیمای خرد: آگاهی زنان افغان در دو دهه اخیر چقدر تغییر یافته است؟ آگاهی‌های رهایی‌بخش چقدر رشد یافته و چگونه می‌توان به رشد آن کمک کرد؟

بهار سهیلی: زنان امروز را نمی‌توان با زنان گذشته مقایسه کرد؛ سطح دانش و بینش این زنان پایه‌پای زنان جهان در حال ارتقا و رشد است. در باور من، برابری فقط مختص زن شهری و پایتخت‌نشین نیست. هر زنی در هر نقطه و شرایطی که قرار دارد، به دنبال برابری است و آن را با ادبیات و سبک خودش بیان می‌کند. حضور ۴۰ درصدی زنان در سیستم معارف و تحصیلات عالی کشور بر این آگاهی بی‌سابقه و تاریخی دلالت دارد و این دانش کار نیروهای ضد زن را سخت کرده است.

سیمای خرد: نگرانی دیگر این‌که احتمال می‌رود که حقوق زنان در روند مذاکرات با طالبان وجه المصالحه قرار گیرد. این نگرانی را چقدر جدی می‌دانید؟ و اگر این نگرانی جدی وجود دارد، راه یا راه‌های مقابله با آن چیست؟
بهار سهیلی: حق با شما است. خطر حبس دوباره‌ی زنان وجود دارد و فکر می‌کنم راه‌حل آن را جز مواردی که در بالا توضیح دادم در فشار جامعه‌ی جهانی برای تضمین حقوق بشری زنان و گروه‌های آسیب‌پذیر در افغانستان می‌بینم. جهان نباید به صرف روابط سیاسی و تجاری، چشمش را روی سرنوشت سیاسی- اجتماعی نیم بیشتر افغانستان ببندد و در کنفرانس‌های بین‌المللی داد از حمایت از حقوق زنان و ارزش‌های حقوق بشری بزند. ما باید به کمک رسانه‌ها کشورهای جهان را مجبور به دخالت و اعمال فشار بر طرفین مذاکرات کنیم.

سیمای خرد: اگر کدام نکته‌ی ناپرسیده و ناگفته‌ی مانده دارید، بفرمایید.

بهار سهیلی: حرف آخرم این‌که: آن‌چه زنان را تبدیل به ارتشی بزرگ می‌کند نه قوم است، نه گرایش‌های مذهبی و نه منابع قدرت، بلکه جنسیت ما است. همه‌ی ما به خاطر زن بودن حق طلاق، حضانت کودک، میراث مشترک، حق انتخاب پوشش، حق بر تن ... را نداریم و باید بدانیم که بر اساس این واقعیت، هم‌زمان با هم سقوط و یا به اوج پرواز خواهیم کرد.

بنابراین به فکر ساختن ارتش مستقل زنان باشید و بگذارید مردان در نزاع قومی و مذهبی و منطقه‌ای درگیر باشند؛ چرا که مطالبات ما از آن‌ها جدا است و آن‌ها همدرد و همراه ما نیستند.

سیمای خرد: با توجه به سابقه و وضع واضح افغانستان، ارتش زنان را اولا چگونه می‌توان ساخت؟ ثانیاً چگونه می‌توان همراهی بخشی از مردان با ارتش برابری طلبانه زنان را جلب کرد؟

بهار سهیلی: تاریخ زیسته‌ی زنان در این جغرافیا مملو از خشونت و نابرابری است و زنان باید فهمیده باشند منابعی که ثروت، قدرت و بازار کار را به دست دارند، جز بهره‌برداری و سوءاستفاده از مردم کاری نکرده‌اند و نبیتی نداشته‌اند. فقط ایجاد یک تشکیلات مستقل مردمی با انگیزه‌ی مبارزه علیه تمام نیروهای ستمگر و با تفکر فراقومی و مذهبی و گرایش‌های جنسی-جنسیتی می‌تواند برای مطالبات بر حق و حقوق بشری مردم طبل عدالت‌خواهی بنوازد و با قدرت ملیونی خود منابع را مساویانه فرای هر تعلقی میان مردم تقسیم کند.

گروه خاصی همیشه در قدرت بوده‌اند و مردان زیادی خود قربانی سیستم مردسالاری و برتری‌جویی اند. لذا ستمی که بر زنان روا داشته‌اند تنها زنان را متأثر نمی‌سازد. فرهنگ بد ناموس‌داری، جبری که یک مرد را به کشتن خواهر و همسر و سایر اعضای زن خانواده وامی‌دارد، تنها نان‌آور خانه بودن درحالی‌که زنان قابلیت و توان کار کردن دارند، زمانی که یک مرد صرف مراقبت از زنان خانواده‌اش می‌کند تا حق بر تن را از او بگیرد و خودش را در سطح یک زندانبان تقلیل دهد، آپارتاید جنسیتی در جامعه و فقر جنسی حاکم، فرهنگ دختر فروختن و هزینه‌های کمرشکن ازدواج، سنت باکره‌گی و... همگی مواردی اند که حق انتخاب آگاهانه و عادلانه را از مردان هم سلب کرده است.

اگر مردی از تبعیض قومی و مذهبی رنج می‌برد، باید از تبعیض جنسیتی هم متأثر شود. یا اگر مردی امروز عامل خشونت است، فردا در جایی دیگر وقتی اعضای خانواده‌اش مورد بی‌رحمی و تبعیض قرار می‌گیرند به یک متضرر و حتا قربانی تبدیل می‌شود. اگر جامعه و خیابان‌ها را برای زنان ناامن می‌کنند، نتیجه شکم سیر کردن میلیون‌ها زن می‌شود و بار رنج خودشان چند برابر خواهد شد.

تمام موارد بالا دلایلی محکم اند برای این‌که مردان به برابری ایمان بیاورند و دست از برتری‌جویی و کنترل زنان بردارند. آن‌چه کشورهای جهان اول را به تمدن‌های مدرن و انسانی تبدیل کرده، تنها آرامش و دسترسی به خدمات شهری و تکنولوژی نه بلکه پذیرش اصل انسانیت، دوری جستن از مذهب سیاسی و برابری میان مردم است.

سیمای خرد: از حضور پرمهرتان بسیار سپاسگزاریم و جهانی سرشار از نیکی و برابری برای همگان به‌ویژه برای زنان آرزومندیم.

✍ غفور سیاهش

زنان و بحران ناهضوری در رسانه‌های تصویری



نقش زن در موزیک‌ویدیوها و برنامه‌های تلویزیونی چیست؟ آن‌ها آنجا در تلویزیون و دیگر رسانه‌های جمعی چه کار می‌کنند؟ این پرسش اما پرسشی فُزار است؛ چرا که در ابتدا به نظر می‌رسد نقش زن در موزیک‌ویدیوها و برنامه‌های تلویزیونی پُرواضح است و آن‌ها به عنوان نیمی از پیکره‌ی جامعه، دوشادوش مرد، موجودیت‌شان را اعلان می‌کنند؛ اما با نگاه عمیق‌تر روشن خواهد شد که آنچه ما به‌عنوان نقش زن تعریف می‌کنیم یک «کیچ» است؛ نقشی است جعلی. حضور زن در این تلویزیون‌ها و دیگر رسانه‌ها چیزی نیست مگر ناهضوری. باید برسیم که ناهضوری زن در این برنامه‌ها و کلیپ‌ها چگونه قابل تبیین است؟ یکی از پاسخ‌های ممکن این است: از رهگذر درک نقش جعلی او. بگذارید مسأله را نزدیک‌تر مطرح کنیم: زنان در این نقش‌ها صرفا به آن دلیل حضور پیدا می‌کنند که حضور مرد نابسنده و ناکافی است. این نکته مهم است؛ چرا که روشن می‌کند زنان آن نقش‌ها را صرفاً به دلیل «زن بودن/ زنانه‌گی»‌شان -و نه چیزی دیگر- به دست می‌آورند؛ این‌جا است که زن بودن زن ارزش کالایی پیدا می‌کند؛ به این معنی که زن به موجب زن بودنش واجد آن نقش می‌شود و زن بودن او همچون مهارت و دانایی و توانایی در استخدام شدنش اهمیت پیدا می‌کند. پس ناهضوری زن چیزی جز بهره‌کشی از زنانه‌گی و تنزل زن به ابژه‌ی محض نیست. چرا مجازیم چنین ادعایی کنیم؟ زن از طریق برنامه‌های تلویزیونی و موزیک‌ویدیوها و چیزهای دیگر به جامعه عرضه می‌شود، همچون کالا؛ عرضه شدن او حاصل چیزی جز کالا بودن او نیست. زنانگی برای سرمایه‌داری ارزش کالایی دارد. سرمایه‌داری قدرت تبدیل هر چیزی به کالا را دارد و همان‌گونه که کلاه چه‌گوارا را تبدیل به کالا کرد، زنانگی را نیز به کالای قابل فروش مبدل می‌سازد. منظورم این است که حضور زن در برنامه‌های تلویزیونی و موزیک‌ویدیوها ارزش تبلیغاتی دارد. به این معنا که زن عنصری است تبلیغاتی؛ حضور زنی در موزیک‌ویدیوی فلان خواننده یا فلان برنامهٔ آنلاین یا تلویزیونی هدفی جز خوراندن آن موزیک‌ویدیو به وسیلهٔ اندام و زیبایی آن زن در پی ندارد. یک معادله‌ی ساده پیش روی‌مان است؛ حضور زن مساوی است با جلب تماشاگر بیشتر؛ و تماشاگر بیشتر خود مساوی با شهرت و ثروت بیشتر. درک اهمیت حضور زن به‌عنوان عنصری تبلیغاتی در تلویزیون و دیگر رسانه‌ها نکات زیادی را در مورد نقش زنان افشا می‌کند؛ اینکه زن صرفا ابژه‌ای برای تجارت و پول‌سازی است و حضورش در این برنامه‌ها فاقد ارزش فمینیستی است. ناهضوری زن، در برنامه‌های تلویزیونی و دیگر رسانه‌های تصویری به دو شیوه صورت می‌گیرد: زن در فرایند و سازوکار این برنامه‌ها به ابژه‌ی محض تقلیل پیدا می‌کند و سپس چون کالایی، با تبدیل شدن به عنصری تبلیغاتی، به جامعه عرضه می‌شود. مثال روسپی‌گری در این بحث پی‌مورد نیست؛ روسپی‌گری ساحت ناهضوری زن است با این‌که معمولا زنان اند که نقش روسپی را دارند. روسپی به‌عنوان ابژه‌ی محض تقلیل می‌یابد و از این طریق خودش را همچون کالا در اختیار رجاله‌ها قرار می‌دهد، گرچه او یک طرف معامله است؛ اما در این نقش او دچار ناهضوری می‌گردد. ناهضوری او ارتباط مستقیم با ابژه‌ی هوس‌رانی بودن او دارد. درست در همین‌جا است که هویت، عواطف، زنانگی و جوهره‌ی انسانی روسپی به «وسیله‌ای برای هوس‌رانی» فروکاست پیدا می‌کند. ابژهٔ تبلیغاتی بودن زن در رسانه‌های تصویری، و خوراندن شدن محصولات این رسانه‌ها به وسیلهٔ حضور زن به مخاطب، به خوبی روشنگر نقش جعلی آن‌ها است.

رسانه‌های تصویری، در طول بیست سال، مشغول بهره‌کشی و سوءاستفاده از وجود زن بوده و این روند به شکل هولناک خودش ادامه دارد. زنان به آزادی‌ای رسیده‌اند که نمی‌دانند با آن چه کار کنند. زنان در رسانه‌های تصویری حضور دارند، ولی این حضور فاقد هرگونه ارزشی است. مثال‌های زیادی وجود دارد که این ادعا را تأیید می‌کند یا حداقل موجب تأمل می‌شود.

اگرچه محوریت بحث من چیز دیگری است اما بگذارید از این امر کلی شروع کنیم: طی بیست سال گذشته فرصتی که حکومت پساطالبان برای زنان به میان آورد، مشارکت و حضور زنان در عرصه‌های مختلف رشد چشم‌گیری کرد و شمار زیادی از زنان از حالت «مستوری» خارج شده، به فعالیت در بیرون از خانه پرداختند؛ که در این مورد اختلاف نظر چندانی نمی‌توان داشت.

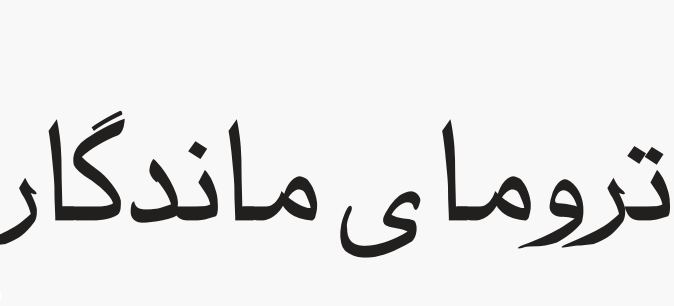
پس از فروپاشی امارت اسلامی موسیقی تصویری دوباره پا به اجتماع نهاد اما با این تفاوت اساسی که حضور زن در موزیک‌ویدئوهایی که پس از فروپاشی امارت اسلامی تولید شد، به مرور بیشتر و بیشتر شد. دوم، هویدا است که رشد موزیک‌ویدیو به مدد روی کارآمدن رسانه‌های تصویری (مشخصاً تلویزیون) صورت گرفت. رسانه‌های تصویری که در نظام جمهوری روی کار آمدند، لیبرال بودند/ هستند یا حداقل گرایش لیبرالیستی داشتند/ دارند. نکته‌ای که در رسانه‌های تصویری پسا-امارت اسلامی قابل توجه است، حضور زن در آن‌ها است که به مرور زمان، طی بیست سال، بیشتر و بیشتر شده است. محتوای این رسانه‌ها بیشتر تجاری و سرگرم‌کننده اند، گرچه رسانه‌هایی نیز هستند که ایدئولوژی خاصی را پیش می‌برند؛ که تکلیف‌شان روشن است. در رسانه‌های تصویری که گرایش لیبرالیستی دارند، زنان به مرور نقش بیشتری پیدا کرده‌اند؛ به طوری که در برنامه‌های این رسانه‌ها، که معمولا سرگرم‌کننده و تجاری اند، زنان حضوری بیش از حد پر رنگ دارند.

این دو مسئله با هم از جهاتی بسیار مرتبط اند و مهم‌ترین آن وضعیتی است که می‌توان آن را «ناحضوری زن» نام‌گذاری کرد. حالا باید پرسیم که ناهضوری زن چیست و به چه چیزی اشاره می‌کند؟ و چگونه می‌توانیم آن را بازشناسیم؟ ناهضوری زن به معنی غیاب فزیکی و نقش نداشتن زن در امر اجتماعی نیست؛ بلکه مراد از این ناهضوری همانا گنگی، ناخوانی و جعلی بودن نقش زن در ساحت‌های حضور او است. شاید بتوانیم آن را این‌گونه بازگو کنیم: زن دارای نقش وجودی‌ای است که ما آن را اصطلاحاً «زنانه‌گی/ زنانه» می‌نامیم، این نقش امری است کیفی و کاملاً منوط به امکان‌های وجودی زن. و اگر زمانی این نقش کیفی، زنانه‌گی زن، جعل شود یا مورد گنگی و ناخوانی قرار بگیرد، منجر به پوشیدگی آن نقش کیفی می‌شود که این پوشیدگی خود منجر به وضعیتی به نام «ناحضوری زن» می‌گردد. بیایید به آنچه در اول گفتیم برگردیم: طی بیست سال اخیر برای آزادی و حقوق زنان تلاش بسیاری صورت گرفت تا زنان را در کنش‌های جمعی شریک کنند (در این مورد همه توافق نظر داریم) اما غفلتی نیز به موازات این تلاش‌ها صورت گرفت و آن گنگی جایگاه زن در ساختار اجتماعی جدید و کنش جمعی بود. از جایی که ما آزادی زن و حقوق آنان را بازنگری کردیم می‌بایست درباره‌ی جایگاه زن در ارتباط با این حقوق و آزادی‌ها نیز بازنگری می‌کردیم که به نظر می‌رسد چنین اتفاقی رخ نداده است. آزادی‌ای که زنان به آن رسید، آزادی تپی از خودآگاهی بود. بیایید مسئله را ساده‌تر بیان کنیم: ما طی بیست سال اخیر با دادن آزادی و حقوق بیشتر به زنان جایگاه تازه‌ای به زنان در ساختار جامعه دادیم؛ اما همین‌جا دچار غفلت شدیم و از خودمان نپرسیدیم که زن چگونه نقش جدید خودش را در ساختار جامعه بشناسد؟ چگونه خودش را در ساختار نقش جدید و آزادی‌ها و حقوق آن تعریف کند؟ و آخر این‌که چگونه این نقش‌ها را از آن خود کند؟ در واقع به زنان اجازه داده شد که در اجتماع حضور پیدا کنند و از پوشیدگی برون آیند، اما غفلتی که رخ داد، به گنگی حضور و ناپوشیدگی زن منجر گردید؛ در واقع زنان نتوانستند حضور و ناپوشیدگی‌شان را «گویا» بسازند؛ اگرچه به نقش‌شان روی ویلچر گنگی ادامه دادند. در ادامه سعی می‌کنیم مسأله را از طریق کاربرد زن در رسانه‌های جمعی روشن کنیم؛



🏢 **داکتر بتول حیدری**

به گواهی تاریخ، زمانی که انسان‌ها حقوق بشر را با امنیت معاوضه نمودند، به هیچ یک نرسیدند. درواقع این اشخاص آسیب‌پذیر مانند زنان بودند که هزینه‌ی این انتخاب را با اِزدست دادن حقوق اولیه بشری خود پرداختند. آنچه از گزارش‌های بین‌المللی و تحقیقات برمی‌آید، نشان می‌دهد که اثرات دوران حاکمیت سیاه‌ طالبان بر زنان حتی با پایان جنگ و ایجاد شرایط تازه‌تر می‌ماند و طبیعی شدن اوضاع هیچ گاه برای زنان به معنی برگشت به زندگی عادی نبوده است. آسیب‌های جسمی و تعرض روانی به آنان تا سالیان سال روح زنانی که آن دوره‌ها را تجربه کرده‌اند، چنان آزرده ساخته که افزون بر همراه داشتن کابوس آن روزها، نادیده شدن به وسیله کشورهایی که دم از دموکراسی می‌زنند و خود را پیام‌آور صلح برای افغانستان نشان می‌دهند و در تمام نشست‌هایی که پیرامون صلح تنظیم می‌گردد تلاش برای بی‌اهمیت جلوه دادن نقش و حضور زنان می‌کنند، چنین سیاست‌هایی همواره زخم‌های روحی آنان را ژرفای بیشتری می‌بخشد و بی‌باوری زنان را به هر گونه دست‌های یاری‌دهنده از مجامع جهانی که منفعت خود را در اولویت قرار می‌دهند، تقویت می‌کند. این روزها ترس ناشی از پیامدهای صلحی که شاید هیچ وقت برای زنان محقق نشود، از نگرانی‌های برجسته بانوان کشور است که سطح سلامت روان زنان را تحت تأثیر قرار داده و میزان افسردگی، هراس و اضطراب ی‌اس و ناامیدی برای فردایی نایمن و نامعلوم را در روحیه زنان بالا برده است. چرا که درحقیقت تأمین امنیت و سلامت با صلح رابطه‌ی دوسویه دارد. در جامعه‌ای که در آن احساس امنیت و سلامت در همه ابعاد جسمی، روانی، اجتماعی و معنوی آن وجود داشته باشد، صلح عمیق و پایدارتر است و در هر جامعه‌ای که صلح در آن ریشه دواند، امنیت و سلامت رشد خواهد کرد. متأسفانه همه شاهد بودند که طرح پیش‌نویس امریکا که در ترکیه رد شد، تا چه اندازه بدون درنظرداشت سرنوشت



زنان، سلامت روان زنان فقط در یک جهت کاملاً همسو با دیدگاه‌های طالبان نگاشته شده بود و اگر اعتراضات زنان نبود قطعاً در آینده شاهد اتفاقات تکان‌دهنده برای جامعه زنان بودیم. پیش‌نویسی که کاملاً خلاف استراتژی‌ها و منابع مهم در خصوص اجرای صلح سرتاسری در افغانستان بود و هیچ کدام از گزینه‌هایش امنیت را برای زنان تضمین نمی‌کرد و با به‌کارگیری «تضمین حقوق زنان طبق قوانین شرعی» در متن پیش‌نویس، چشم‌انداز روشن برای آینده‌ی دختران و زنان افغانستان زیر سایه یک نظام دموکراسی و همه‌شمول را به تباهی کشانده بود، تا دولت دیکته‌شده طبق تعاریف شخصی خود از دین و باورهای منحرف افراطی‌اش روزگار را بر زنان سیاه‌تر کنند. بدین لحاظ بود که با مشاهده‌ی تبعیض، نابرابری قومی، مذهبی، جنسیتی و جایگاه اجتماعی و نادیده گرفته فرمان‌های تقنینی، کنوانسیون‌هایی که تاکنون برای زنان و کودکان تصویب و توشیح شده و فراموشی حق رأی برای مردم جهت انتخاب نظام حکومت اعتراضات زیادی را در پی داشت. متأسفانه فعالیت‌ها و کارکردهای زنانی که در حکومت فعلی افغانستان فعال هستند، چندان عمیق و تأثیرگذار نبوده و اغلب نقش‌های سمبولیک داشته‌اند؛ و اگر این گونه نبود، ما شاهد این روزها نبودیم که در چنین برهه‌ی حساس تاریخی و سرنوشت‌ساز برای زنان تا به این اندازه موجودیت زنان از معادلات صلح بیرون گرفته شوند. متأسفانه کنترل و سازمان‌دهی امور در سیاست افغانستان عمدتاً تحت نفوذ سنت‌ها، زبان، قومیت و قواعد اجتماعی تدوین‌شده توسط مردان است و آن‌هم مردانی که در کنار یکدیگر حال تحت هر عنوانی که بوده مانند مجاهد، همکار و... سال‌ها رشد کرده‌اند و همچون اعضای یک تیم حتی اگر رقیب سیاسی و جنگی هم زمانی بوده‌اند، در کنار هم عمل می‌کنند. و برای همین، فضای کنونی افغانستان و سیاست حاکمش چنین ایجاب می‌کند که زنان مشخصی که قبلاً شناسایی و انتخاب شده‌اند گلچین گردند و آنالیز شوند که تا چه اندازه برای سیستم و این نظامی که پایه‌های

تغییر موقعیت زنان: یک ضرورت حیاتی

مدت‌ها بر این باور بودم که بدون ایجاد حساسیت، با طرح‌های بلندمدت برای آینده، با اتکا بر اصل تدریج و صبوری، می‌توان به ایجاد گفتمان منصفانه در فضای افغانستان کمک کرد. هنوز هم بر این باورم که طرح‌های آینده‌نگرانه، کمترین آسیب و هزینه را برای زنان خواهد داشت. اما وقتی می‌بینم در خلال ۲۰ سال گذشته، و گذشت بیش از دو دهه از حضور جامعه جهانی و گسترش تحصیل و بهداشت و اشتغال و کمتر شدن نسبی رنج زنان و مردان افغانستانی اما هنوز در مهم‌ترین مسأله‌ی پیش روی کشور، یعنی صلح، زنان نقش فعال و مؤثر ندارند و به عبارت ساده‌تر، به عنوان قربانیان دائمی جنگ، یکی از طرفین جریان صلح نیستند، آن گاه به اهمیت این امر می‌رسم و پی می‌برم که باید از طرح‌هایی که به زنان آمادگی ذهنی خروج از دوگانه‌ها را می‌دهد، حمایت کرد. زنان هنرمند، زنان سیاستمدار، زنان ایده‌پرداز، زنان کنشگر اجتماعی، زنانی که بتوانند از زیر چتر «حضور سمبولیک قبیله‌محور» خارج شوند.

یک زن افغان در یک تجمع اعتراضی در کابل، ۱۳۹۴

را به راحتی در جریان پروسه-پروژه‌ی صلح می‌توان دید. جلسات و سفرها و طرح‌ها و گفته‌ها و شنیده‌های زیادی ایجاد شده‌اند و زنان و مسأله و دغدغه‌های‌شان، به‌عنوان یک موضوع و یک بند در طرح‌های پیشنهادی صلح بروز یافته اسلت.س ۱۳۹۴

شاید این سؤال در ذهن ایجاد شود که مگر خواسته‌ی زنان افغانستان در پروسه-پروژه‌ی صلح دیده نشده است؟ مگر گروه‌های میانه‌رو خواهان توجه به زنان و حضور و حقوق‌شان نیستند؟ وقتی امکان دست‌یابی به مطالبات جامعه‌ی زنان از طریق وجود مفاد قانونی و توافق طرفینی به وجود آید، آیا این امر متضمن دست‌یابی زنان به جایگاه واقعی‌شان نخواهد بود؟

مدت‌ها بر این باور بودم که بدون ایجاد حساسیت، با طرح‌های بلندمدت برای آینده، با اتکا بر اصل تدریج و صبوری، می‌توان به ایجاد گفتمان منصفانه در فضای افغانستان کمک کرد. هنوز هم بر این باورم که طرح‌های آینده‌نگرانه، کمترین آسیب و هزینه را برای زنان خواهد داشت. اما وقتی می‌بینم در خلال ۲۰ سال گذشته، و گذشت بیش از دو دهه از حضور جامعه جهانی و گسترش تحصیل و بهداشت و اشتغال و کمتر شدن نسبی رنج زنان و مردان افغانستانی اما هنوز در مهم‌ترین مسأله‌ی پیش روی کشور، یعنی صلح، زنان نقش فعال و مؤثر ندارند و به عبارت ساده‌تر، به عنوان قربانیان دائمی جنگ، یکی از طرفین جریان صلح نیستند، آن گاه به اهمیت این امر می‌رسم و پی می‌برم که باید از طرح‌هایی که به زنان آمادگی ذهنی خروج از دوگانه‌ها را می‌دهد، حمایت کرد. زنان هنرمند، زنان سیاستمدار، زنان ایده‌پرداز، زنان کنشگر اجتماعی، زنانی که بتوانند از زیر چتر «حضور سمبولیک قبیله‌محور» خارج شوند.

صلح علاوه بر وجه اجتماعی و سیاسی‌اش، علاوه بر تأثیراتی که بر روابط و مناسبات فرهنگی می‌گذارد، می‌تواند به‌عنوان «وضعیت و موقعیت صلح با خویشتن» برای زنان عمل کند. اگر در این مسیر بتوانیم به این خودباوری برسیم که زنان نیز همچون مردان می‌توانند



اصلی‌اش مردسالاری است، کاراً هستند؛ تا برای مدت زمان مشخصی به شکل فرمالیته استخدام شوند و جهت فریب نگاه‌های عوام و تقویت حمایت‌های مادی سازمان‌هایی که از دور تداوم این حکومت‌ها را حمایت می‌کنند، با جابه‌جایی و تقرر یکی دو زن در پست‌هایی که متعلق به مردان است، از زنان سوءاستفاده می‌کنند. درحالی‌که اگر دقت کنید با تمام این ظاهرفریبی‌ها که به‌خصوص در پایتخت در مشاغل دهان‌پرکن برای زنان اتفاق می‌افتد، در ولایت‌ها و مناطق دوردست، زنان همچنان قربانی می‌شوند و یا قربانی می‌دهند... برای همین فعالیت‌های سیاسی زنان در این دوره اغلب مقطعی است؛ عده‌ای از زنان به زیرکی از وضعیت و موقعیت فعلی استفاده کرده و برای مدتی کوتاه محملدار کاروانی از زنان و دختران جوان معترض به قانونی یا لایحه‌ای یا شرایطی می‌شوند و بعد که به چوکی یا تکیه‌گاهی که مدنظرشان است می‌رسند، آن گاه کل حرکت و جریانی را که ساخته بودند با دخترکانی که عضوی فعال از جریان سیاسی و اعتراضی بوده‌اند را بدون سرنوشت و حمایت بعدی رها می‌کنند. همین مسایل و این نوع انتخاب‌های مشابه از سوی برخی زنان که در رأس هستند، همچنان ادامه دارد و هیچ تلاشی برای تغییر این نگرش از طرف زنانی که فعالان مدنی هستند و یا در مسائل و جریان‌های حکومتی حتی به شکل فرمالیته هم نقش دارند صورت نگرفت و دستاورد این فردیت‌گرایی و نداشتن نگاه استراتژیک نسبت به وضعیت امروز و تدوین نکردن پلان مشخص برای زنان توسط خود زنان باعث شده است که با زمزمه بازگشت طالبان و حاکمیت امارات اسلامی تحت هر قانون و چهارچوبی خشم و نارضایتی و بی‌اعتمادی و هراس را در زنان و دختران، در کنار پروسه صلحی که همه جا زمزمه‌اش است، بالا برده و ترومای زخم‌های پیشین را تداعی و فعال کرده است. ولی با تأسف باید اشاره کرد تا زمانی که این نابرابردیدن‌های زنان به یک باور نهادینه‌شده‌ی عمومی در افغانستان تبدیل شده باشد، نمی‌توان نسبت به آمدن هیچ صلحی در افغانستان که تبعات مثبتی برای زنان داشته باشد، خوش‌بین بود.



🏢 **داکتر حوریه بیانی**

- در خبرها خواندیم که در نشست مسکو تنها یک زن حضور داشت.
- در اخبار دیدیم در نشست قطر، یک طرف حاضر به گفت‌وگوی مستقیم با زنان شرکت‌کننده نشد.
- در نشست ترکیه، مسائل و دغدغه‌های زنان پیگیری می‌شود.

مطالعات جنسیتی مملو از کشف دوگانه‌ها و مقابله با دوگانه‌ها است: مرد-زن؛ عقل-احساس؛ روح-بدن؛ قوی-ضعیف؛ عمومی-خصوصی و... فارغ از این‌که این دوگانه‌سازی‌ها از چه منشأ گرفته و یا چه قدر منطبق بر واقعیتِ انگاره‌های جنسی و جنسیتی است، ذهن ما با ساخت دوگانه‌ها و قالب‌های متعدد تلاش خود را برای چارچوب‌بندی آغاز می‌کند؛ چرا که بر اساس آن‌ها آسان‌تر می‌تواند بشناسد، طرح بریزد، اجرا و ارزیابی کند. بر اساس دنیای عرفی دوگانه‌ها، زنان و مردان هر کدام در یکی از دسته‌ها جای می‌گیرند. به‌طور نمونه در دوگانه‌ی عقل و احساس، زن برابر با احساس و مرد، برابر بر عقل انگاشته می‌شود؛ امری که انتقادات فراوانی را در پی داشته است.

دوگانه‌ی سوژه-اَبژه، یکی از مشهورترین دوگانه‌ها است. این دوگانه در فضای مطالعات جنسیتی در رفتارهایی چون خوانده و خواسته بودن، فعال بودن و انفعال، مدرک و مدرک بودن، تأثیرگذاری و تأثیرپذیری زنان و مردان ردیابی شده و چنین نتیجه گرفته می‌شود که زنان همواره(و یا عموماً) در برابر آنچه از دنیای بیرون به ایشان تحمیل می‌شود، منفعل اند و نمی‌توانند درک درستی از موضوعات داشته باشند و احیاناً طرح و ایده‌ای را طراح‌ی و پیگیری کنند. زنان همچون موم یا یک بوم نقاشی، قابلیت اثرپذیری بالایی دارند. این دیدگاه و چنین دوگانه‌هایی که در عرف و عنعنات ما شکل گرفته‌اند، زنان را به موضوعاتی برای گفت‌وگو بدل کرده‌اند. زنان، موضوعات خوبی برای هنر و علم و منازعات اجتماعی و سیاسی اند. نشانه‌ی چنین طرز تفکری

﴿حضرت حوا

چندی پیش هیئت گفتگوکننده‌ی صلح به مسکو رفت. همه اعضای آن از مردان بودند و فقط یک زن در ترکیب‌شان دیده می‌شد، که همو هم بعداً سر میز مذاکره نبود. در واکنش به این ترکیب و وضعیت، «صلح مردانه نمی‌خواهیم» شعاری بود که در استاتوس‌های اکثریت فعالان اجتماعی دیده می‌شد؛ ولی هیچ کسی از تفاوت(های) صلح زنانه و مردانه سخنی نگفت. برای من به‌عنوان یک زن اگر بعد از یک عمر، روی صلح را ببینم، فرقی نمی‌کند صلح مردانه باشد یا زنانه؛ فقط صلح بیاید و بماند. این‌که کی آن را می‌آورد، زیاد فرقی به حال من نخواهد کرد. چیزی که در این مسأله برای من هم گنگ و هم آزاردهنده بود، مردانه و زنانه کردن صلح بود. خیلی وقت است در همه مسایل، حتا در مورد جاهای غذاخوری جداگانه برای زنان و مردان، در بیرون و درون خانه، شاهد وظایف و نقش‌های مردانه و زنانه بودیم و هستیم؛ و نیز شاهد تفکرات و حقوق جداگانه برای زنان و مردان بودیم و هستیم، ولی مقوله صلح زنانه و مردانه برای من زخمی را تازه کرد که نمی‌دانستم چطور ازش مواظبت کنم و بر آن مرهم نهم. هیچ کسی در مورد این‌که صلحی که زنان بیاورند با صلحی که مردان بیاورند، چه فرقهایی خواهد داشت، چیزی نگفت. آیا صلحی که زنان بیاورند، نسبت به صلحی که مردان بیاورند، واقعی‌تر خواهد بود؟ دیرپاتر خواهد بود؟ صلح‌تر خواهد بود؟ پس، چه رقم خواهد بود؟

در اطراف همین وقت، هشتم مارچ هم بود، روز «همبستگی زنان جهان برای احقاق برابری». این روز در افغانستان معنای خاصی دارد. زنان منتظرند این روز را مردان فقط به آن‌ها تبریک گفته یا تجلیل پوشالی

صلح زنانه می‌خواهید یا مردانه؟

کنند. به آن‌ها گل و هدیه بدهند یا مثلاً روشن‌فکرت‌ر که باشند، انتظار دارند همین یک روز را مردان آشپزی کنند و برای زنان در خانه‌هاشان غذا آماده کنند، یا بیرون دعوت‌شان کنند که مثلاً در روز زن، فقط در همین یک روز از سال، زن کار همیشگی‌اش را نکرده باشد. این روز نیز شبیه روز عشاق یا روز مادر یا روز مثلاً پدر، فقط با کیک و شیرینی و هدیه تبریکی گفته می‌شود و تمام. چیزی که در تجلیل از این روز خالی است، همانا گفت‌وگوی زنان است که برای همبستگی باید داشته باشند. حتا مدافعین حقوق زنان در افغانستان، روی یک میز نشسته و در مورد همبستگی بهتر برای کارایی بهتر حرفی زده‌اند، چی رسد به این‌که به یک راهکار دقیق و عملی برای احقاق حقوق‌شان رسیده یا اندیشیده باشند. البته این را نیز بگویم که هیچ وقت مخالف دادخواهی نبوده‌ام، چه بسا وقت‌ها دادخواهی‌ها نتایج خوب و پایداری به بار آورده است، ولی دادخواهی‌های خیابانی که فعلاً بیشتر از خیابان در رسانه‌های اجتماعی برگزار می‌شود، راه مؤثری برای ایجاد تغییر در زندگی زنان افغانستان نیست. این‌که شما در هتلی پرزرق و برق یک ترینینگ چندروزه برگزار کنید، یا در فسبوک‌تان با مخاطبان مشخص، حقوق خود را مطالبه کنید، تغییری در زندگی آبه تقی و دخترش، و یا ادی شربت گل و گل غوطی نمی‌آورد. «همبستگی زنان برای برابری» وقتی کاراً و پویا خواهد بود که زنان افغانستان پشت هم و کنار دل یکدیگر ایستاده باشند، و به همدیگر انگیزه و دلگرمی دفاع و حمایت از همدیگر بدهند؛ تا هر کدام به نوبه خود برای دفاع از حقوق خودشان، در برابر کسی/کسانی که حقوق‌شان را در مضیقه قرار داده‌اند، اراده کنند و انجامش دهند. مثلاً در همین مسأله‌ی صلح، بدون شک زنان

زنان درگرداب بیم و امید از صلح

سؤال مهم که در حال حاضر ذهن و ضمیر همه‌ی شهروندان به‌ویژه زنان را در قبال تلاش‌های صلح افغانستان به خود معطوف نموده، این است: آیا افغانستان بعد از ۲۰ سال بار دیگر در آستانه‌ی یک عقب‌گرد و تحول ویرانگر قرار گرفته است یا برعکس آن؟ این سؤال به این لحاظ مهم است که از یک سو گفتگوهای صلح و همزمان تلاش‌های جامعه جهانی برای رسیدن به صلح جدی‌تر شده و از سوی دیگر، ابهامات جدی راجع به حفظ دست‌آوردهای ۲۰ سال گذشته به‌ویژه حقوق و آزادی‌های زنان وجود دارد و علاوه‌ا حضور زنان نیز در این پروسه کم‌رنگ است.

﴿**بازمیر احمدی**

تردیدی نیست که یکی از بزرگ‌ترین نیازهای اساسی جوامع بشری، نیاز به آرامش و امنیت است. و صلح شاه‌کلید نظام سیاسی‌ای است که ثمره آن آرامش و امنیت است. صلح، توسعه و حقوق بشر سه هدف جدایی‌ناپذیر اند و رسیدن به هر یک از آن‌ها بدون توجه به آن دو دیگر ناممکن است. لذا رسیدن به همچو هدف بزرگ، نیازمند صلح فراگیر و همه‌شمول است. تجربه نشان داده است که کشور‌های پسمنازعه زمانی به صلحی پایدار دست یافته‌اند که تمام طرف‌های منازعه و کسانی که به نوعی از ادامه منازعه متأثر بوده‌اند، در مذاکرات و هسته‌گذاری صلح نقش داشته‌اند. به این مفهوم که به هر پیمان‌ه‌ای که دخیل‌سازی گسترده‌ی طرف‌های منازعه و متأثرین جنگ در پروسه‌ی صلح صورت بگیرد، به همان پیمان‌ه پایدارتر از پیمان‌های صلحی است که بین نخبه‌گان و رهبران طرف‌های منازعه به امضا می‌رسد.

در ارتباط با «صلح» دو مفهوم یا تفسیر قابل ملاحظه است: مفهوم مضیق که به معنای فقدان درگیری و جنگ یا متوقف ساختن و قطع این حالت است. و مفهوم موسع صلح، که به معنای وجود شرایطی جهت تأمین زندگی توأم با آرامش و رفاه برای مردم است.

و طبق معمول، رسیدن به صلح نیز به‌طور کلی با همان دو رویکرد فوق صورت می‌گیرد. با رویکرد مضیق در واقع جنگیدن و وادار کردن طرف مغلوب به پذیرش صلح است، که در این وضعیت طرف پیروز یا مجموعه‌ای از قدرت‌های بی‌طرف شرایطی را به‌عنوان صلح تنظیم می‌کنند که طبق معمول به نفع طرف پیروز است. اما با رویکرد موسع به صلح، رسیدن به صلح از طریق مذاکرات سیاسی همه‌ی جوانب یا تلاش‌های فعالان صلح است.

سؤال مهم که در حال حاضر ذهن و ضمیر همه‌ی شهروندان به‌ویژه زنان را در قبال تلاش‌های صلح افغانستان به خود معطوف نموده، این است: آیا افغانستان بعد از ۲۰ سال بار دیگر در آستانه‌ی یک عقب‌گرد و تحول ویرانگر قرار گرفته است یا برعکس آن؟ این سؤال به این لحاظ مهم است که از یک سو گفتگوهای صلح و همزمان تلاش‌های جامعه جهانی برای رسیدن به صلح جدی‌تر شده و از سوی دیگر، ابهامات جدی راجع به حفظ دست‌آوردهای ۲۰ سال گذشته به‌ویژه حقوق و آزادی‌های زنان وجود دارد و علاوه‌تا حضور زنان نیز در این پروسه کم‌رنگ است.

نگرانی‌های زنان از صلح:

اکنون پس از این مقدمه به جایگاه زنان و نگرانی‌های آنان در پروسه‌ی صلح افغانستان می‌پردازیم. واقعیت این است که صلح مضیق با توجه به مداخله کشور‌های خارجی در امور کشور و زمینه‌های سیاسی و اجتماعی‌ای که طرف‌های جنگ دارند، به راحتی قابل حصول نیست و دست‌یابی به آن مستلزم ایجاد شرایط مناسب برای جلوگیری از تنش و درگیری است، که در ۲۰ سال اخیر به دست نیامد. لذا رویکرد موسع به صلح منطقی به نظر می‌رسد. تردیدی نیست که بخش قابل

توجهی از درگیری‌ها و منازعات مسلحانه، به اثر انزوا، فقر، تحقیر، تنفر، تبعیض جنیستی و تعریف‌های متفاوت از ارزش‌ها است. و بدون توجه به این مؤلفه‌ها و اختلافات عمیق میان طرفین منازعه نمی‌توان از صلح همه‌شمول و پایدار سخن گفت.

زنان افغانستان هم به‌عنوان نصف نفوس کشور و هم به‌عنوان اکثریت قربانی و متأثر از جنگ با توجه به شناخت نسبتاً دقیق که از طرفین منازعه دارند، نگرانی عمیق از صلح دارند. نگرانی آنان از صلح مسلماً که به خاطر ترس از صلح نیست بلکه نگران صلحی است که حقوق و آزادی‌های‌شان را از دست بدهند. مذاکرات صلح افغانستان غالباً دارای دو اردوگاه جمهوریت و امارت است. در وضعیت جاری پروسه‌ی صلح، زنان و اقلیت‌های قومی و مذهبی و قربانیان جنگ در هر دو جبهه نادیده گرفته شده است.

نگاه به جبهه جمهوریت از دیدگاه زنان:

بن‌مایه‌ی این جبهه در اجلاس بن به تاریخ ۵ دسامبر ۲۰۰۱ با تأسیس دولت جدید گذاشته شد، که بر اساس آن زنان در تمام پروسه‌های دموکراسی مانند انتخابات، جامعه مدنی، رسانه‌ها و دیگر بخش‌ها اشتراک گسترده داشته‌اند اما با توجه به شیاع وجودی‌شان در مناصب حکومتی بسیار کم گماشته شده‌اند. پروسه‌ی صلح نیز از این امر مستثنا نیست که عضویت چهار زن در هیئت مذاکره‌کننده‌ی صلح نمونه‌ی بارز آن است. حضور کم‌رنگ زنان در هیئت کابینه از ۲۰ سال قبل به این سو و همین‌طور حضور کم‌رنگ آنان در هیئت مذاکره‌کننده و هیئت رهبری صلح، این را به اثبات می‌رساند که در جبهه جمهوریت، باور به حضور زنان به‌عنوان نصف جمعیت کشور به‌عنوان حق مسلم آنان وجود ندارد و یا هم بسیار اندک است. و گفته می‌شود همین حضور کم‌رنگ هم به خاطر مشروعیت‌بخشی نزد سازمان‌های بین‌المللی و جامعه جهانی است، نه باور محض به حقوق و آزادی‌های انسانی و شهروندی زنان. اگر چه توجیه حکومت این است که گویا آنان هدف‌محور اند و از حقوق همه‌ی اقشار جامعه نمایندگی می‌کنند اما باید گفت که عملکرد حکومت در گذشته نشان‌دهنده‌ی خلاف این واقعیت است. و همچنان تا کنون حکومت پاسخ اقناع‌کننده و برهان یقینی به زنان نداشته است. لذا رویکرد شهروندمحور ایجاد می‌کند که زنان خودشان از خودشان نمایندگی کنند.

نگاه به جبهه امارت از دیدگاه زنان:

نگاه زنان به جبهه امارت مایوسانه بوده و تا اکنون رهبری گروه طالبان هیچ رویکردی از خود تبارز نداده‌اند که اندکی هم امیدواری خلق کند. و این نگرانی جدی برمی‌گردد به تجربه مردم از جبهه امارت در دوران زمامداری‌شان که از سال ۱۹۹۶ الی ۲۰۰۱ مشاهده و با تمام وجود لمس کردند و همچنین در فرامین و قوانین امارت اسلامی اکنون هم در قلمرو طالبان مشهود است. واقعیت عینی این است که اکثریت قاطع مردم افغانستان از برگشت طالبان و استقرار امارت آنان نگران اند. مؤلفه‌های

افغانستان از متضررین جنگ‌های چنددهه‌ای بوده‌اند. کسی پدرش را دوست داشته، ولی در راه همین جنگ برای همیشه بدون پدر مانده است. کسی عاشق شوهرش بوده، ولی با بچه‌های قد و نیم‌قدش تنها مانده‌اند. کسی برادر با جان برابرش را از دست داده است. کسی دیگر هم توت‌ه جیگرش را. در این صورت، شاید کمتر کسی باشد که متضرر این جنگ‌ها نبوده باشد.

در این حالت، اگر زنان را بخواهیم شامل پروسه‌ی صلح باشند، و صلح زنانه برای جامعه به ارمغان بیاورند، بدون شک تنها راهش حضور چند زن در هیئت مذاکره‌کننده با طالبان نیست. چون چنین حضوری نمی‌تواند انصاف در حق همه زنان و متضررین جنگ باشد. صلح زنانه فقط در صورتی امکان‌پذیر است و معنای محصل دارد که زنان افغانستان به آن سطحی از همبستگی بین همدیگر رسیده باشند که از دورن خانه‌های خود شروع کنند و برای صلح و حقوق خود دادخواهی کنند؛ و نگذارند معشوق‌هاشان، پدران‌شان، برادران‌شان، جگرگوشه‌هاشان به جنگ بروند و چرخه‌ی خشونت را ادامه بدهند. صلح زنانه تنها از پشت میز مذاکره با طالبان نمی‌تواند بیاید؛ صلح زنانه وقتی می‌آید که زنان افغانستان، جنگ را از داخل خانه بایکوت کنند و اجازه ندهند که عزیزان‌شان جنگجو شوند و به سنگر بروند. در جامعه‌ی دموکراتیک و آزاد، من چه حقی دارم سر آته تقی فشاری بیاورم که بگذارد دخترش برود دانشگاه و یا در شهری دیگر کار بگیرد و تنها زندگی کند؟ تنها کاری که از من ساخته است، این است که پشت دل دختر آته تقی بایستم، و برایش انگیزه و دلگرمی بدهم که برای رسیدن به آرزوهایش ایستادی پیشه کند و درایت لازم را خودش به خرج بدهد.

صلح بدون عدالت یک دروغ بیش نیست

بگذارید که امریکا برود و کشورهای دیگر ما را ترک کنند. اگر ما همت کردیم و متحد شدیم باز همه کشورها می‌دانند که بله افغان‌ها شجاع هستند و توانسته‌اند حقوق‌شان را به‌دست آورند ولی با این وطن‌فروشان امکان ندارد. جلسه‌های دوحه، روسیه و ترکیه که خواهیم دید، فقط یک فریب دوباره‌ی ما است، و دوباره این‌که صلح بدون عدالت یک دروغ بیش نیست.

بلقیس روشن

محترم بانو بلقیس روشن، وکیل پارلمان و فعال سیاسی است. پیرامون مذاکرات صلح و جایگاه زنان در آن با ایشان مصاحبه‌ای داشته‌ایم که در ادامه تقدیم می‌شود.

سیمای خرد: خطرات و تهدیدات علیه زنان عمدتاً از دل وضعیت اجتماعی و تاریخی افغانستان برمی‌خیزد. تحلیل کلی شما از وضع موجود چیست و جایگاه مذاکرات صلح در آن را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا نقطه عطفی به شمار می‌آید؟

بلقیس روشن: وضعیت جاری به همه ما و شما معلوم است. کسانی که در داخل حکومت هستند، آن‌چنان که باید به توانایی و نیروی فکری زنان باور داشته باشند اما متأسفانه ندارند. چون اکثریت کسانی هستند که طی چهل سال گذشته به نحوی در جنگ‌ها دخیل بوده‌اند و خودشان علیه زنان جنایت‌ها و خیانت‌های بزرگی انجام داده‌اند. این‌که امروز نیکتایی‌پوش شده‌اند و خودشان را دموکرات می‌گیرند، زنان افغانستان هیچ وقت به آن‌ها باور ندارند. این‌که دموکراسی را فقط برای زنان همسایه می‌خواهند، گپ درست است. چنان‌که اکثریت‌شان خانم‌های‌شان را در قید نگه داشته‌اند. مذاکرات صلح فعلی هم برخاسته از خواست مردم افغانستان نیست. طالبان پروژه‌ای است که از اول توسط امریکایی‌ها و سی‌آی‌ای طراحی و به کمک آی‌اس‌آی پاکستان ایجاد شد. بیشترین کمک‌ها هم برای‌شان صورت گرفت و فعلاً هم پروژه‌ای است که پاکستان آن را تمویل می‌کند و به نحوی تحت اراده پاکستان قرار دارد و خواست امریکا را سرشان تحمیل می‌کند؛ یعنی نیروی آزاد و کسانی نیستند که برای رهایی مردم افغانستان و استقلال واقعی افغانستان بجنگند. طالبان گفته بودند که تا یک خارجی هست ما می‌جنگیم ولی مدت یک سال است که توافقنامه امضا کرده و یک خارجی را نکشته‌اند اما وطن‌داران خود را می‌کشند تا از امریکا امتیاز بگیرند. از طرف دیگر، حکومت افغانستان طی این ۲۰ سال از سوی امریکا تمویل شده و هر کسی که نان بدهد، فرمان می‌دهد. غنی، عبدالله، امرالله صالح و دیگران‌شان خط سرخ‌شان را شکستاده‌اند و بیش از ۶۰۰۰ طالبی را که مردم ما را و نیروی‌های امنیتی مدافع مردم و صدها جوان ما را به قتل رسانده‌اند، رها می‌کنند؛ راحت آزادشان کردند و در آوردن گلبدین بسیار راحت و بدون بازخواست آوردند و شریک حکومت ساختند. طالب را هم حکومت دلش باشد یا نباشد، بخواهند یا نخواهند می‌آورند و مدغم می‌سازند. لیکن امریکایی‌ها هم گفته‌اند که جنگ ادامه دارد و جنگ هم با آمدن داعش و غیره بیشتر می‌شود و تحلیلی که امریکایی‌ها از افغان‌ها دارند این است که این مردم هیچ خارجی‌ای را نمی‌پذیرند، مگر این‌که جنگ باشد و جنگ هم شرایطش فرق می‌کند و این‌ها رقابت‌هایی با چین و روسیه دارند، که بابت آن می‌خواهند پایگاه‌های دایمی خود را در این‌جا داشته باشند؛ اما نمی‌گویند که می‌خواهند برای دایم باشند. افغان‌ها هم برای زنده ماندن خود نمی‌دانند که این‌ها چی می‌-کنند. از نظر من، به طور قطع مذاکرات صلح هم ساختگی است و قراری میان پاکستان و کشورهای عربی و امریکا و کشورهای همکارش امضا شده و همه توافق کرده‌اند اما برای فریب مردم افغانستان، مدت طولانی‌تری را در نظر دارند که بین‌شان توافق کنند یا به اصطلاح مردم عام، قهر کنند و ناز کنند، و معلوم است که این را می‌خواهند بالای مردم بقیولانند. هم طالب و هم حکومت فعلی از خود اراده‌ای ندارند و اختیارشان در دست امریکا و پاکستان است.

سیمای خرد: بود و نبود زنان در روند مذاکرات صلح را چگونه می‌بینید و چه نظر و انتقادی نسبت به آن دارید؟

بلقیس روشن: انتقاد من بالای آن زنانی است که در مجلس حضور دارند و ما و شما آن‌ها را از قبل می‌شناسیم؛ مانند حبیبه سربای، کوفی، زرمتمی و یا فاطمه گیلانی. برای این‌ها چند چوکی که داده شود، دیگه کارشان تمام است و زنانی را که در دورترین نقطه افغانستان زیر ظلم و ستم چندلایه هستند، اصلاً آن‌ها را درک نمی‌کنند. در جلسه روسیه دیدیم که خود فوزیه کوفی گفت ما فکر نمی‌کردیم که طالبان این‌قدر تغییر فکر داده باشند، درحالی‌که طالب همان طالب است و هیچ تغییری نکرده‌اند؛ همان کسانی هستند که زنان را در جمع انسان نمی‌دانند و اگر می‌دانستند یک زن همراه‌شان می‌بود. ملا هیبت‌الله حتی اگر یک معاون زن هم بگیرد، به این معنا نیست که آن‌ها برای زنان حق قایل اند. این‌که امروز زنان حضور پررنگ ندارند، برای



این است که خود حکومت نخواست به زنان وارد فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی و یا اجتماع شده و در جامعه مدغم شوند. ۲ یا ۴ تا وزیر داشته و یا برای زنان در پارلمان سهم در نظر گرفته اما از این بی‌خبر است که زنانی در دوردست‌ترین ولسوالی‌ها هستند تا باسواد نشوند و چیزی را نفهمند، و از همه چیز دور نگه داشته می‌شوند و حکومت به آن‌ها رسیدگی نمی‌کند. به همین خاطر می‌گوییم که از این حکومت نباید انتظار داشته باشیم اما از مردمان دیگر کشورها انتظار داریم تا در کنار مردم افغانستان ایستاد شوند و مخصوصاً در کنار زنان افغانستان. چون این‌ها دوباره دست دوستی با طالب داده و می‌گویند این‌که مردم افغانستان کشته شده و فردا بالای زنان چی می‌آید، به ما چی! لذا ما از مردمان سایر کشورها انتظار داریم تا در مقابل سیاست‌های غلط سیاست‌مداران‌شان ایستاده شوند تا دولت‌هاشان اگر در این ۲۰ سال برای مردم افغانستان آزادی نیآورده و رهایی نبخشیده و اشغال کرده‌اند، لااقل این مردم را که فرزندان و خانه‌های‌شان را از دست داده‌اند، دوباره در دست دیگر کشورها و گروه‌های تروریست نیندازند. اما این‌ها دوباره می‌خواهند گروه وحشی‌تری را آورده و شریک حکومت نمایند و می‌گویند مردم افغانستان همین رقم را قبول می‌کنند، حال آن‌که هیچ صلحی بدون عدالت معنا ندارد. تروریست‌ها باید به پنجه عدالت سپرده شوند، نه این‌که شریک حکومت و لذا حاکم بر سرنوشت ملت شوند.

سیمای خرد: کدام عامل‌ها و نیروها را در طرد زنان مؤثر می‌دانید و در این میان، مواضع دولت و طالبان نسبت به زنان چگونه است؟

بلقیس روشن: خوب این معلوم‌دار است. کرسی که خانمش داکتر طب بود، او را نمی‌گذاشت که کار کند! من به این باور نیستم که خانمش نمی‌خواست یا خانواده خانمش سخت‌گیر بود؛ چون اگر سخت‌گیر بود، اصلاً نمی‌گذاشت که درس بخواند و داکتر شود. امروز چنین افرادی برای اینکه بتوانند از پروژه‌ها سهم زیادتری بگیرند، خود را باورمند به حقوق زنان نشان می‌دهند. پول پروژه‌هایی که اجرا می‌شود، از مؤسسات و اینجوها و مردمان کشورهای دیگر است که مالیات‌شان را برای رهایی زنان مصرف می‌کنند. در این راستا، معدود زنانی را که در سطح شهرها سر بلند می‌کنند یا به فولبرایت می‌روند، دوباره می‌آیند و صاحب قدرت می‌شوند، ملاک بهبودی وضع زنان افغان نیست. البته عدم حضور زنان به این معنا نیست که خودشان نمی‌خواهند. تاریخ گواهی می‌دهد که دختران در زمان امان‌الله خان به ترکیه و آلمان می‌رفتند و نیز هر زمانی که از بنیادگرایی رهایی پیدا می‌کردند، درس می‌خواندند. مردسالاری هنوز هست و مردم به آگاهی لازم نرسیده‌اند ولی مهاجرت‌ها و بازگشت مهاجرین از کشورهای مختلف، آگاهی را افزایش داده است اما کسانی که در قدرت هستند و صاحب صلاحیت، فکر این‌ها خیلی با طالب فرق ندارد. مثلاً خود غنی که سال‌ها در خارج بوده و زن

خارجی هم دارد، ایشان فکر می‌کند به هر اندازه که مردم افغانستان در تنگنا و زنان در تاریکی باشند، خودشان بیشتر می‌توانند حکومت کنند. به نحوی همان فکر طالبانی و قبیله‌ای که دارند، نمی‌گذارند که زنان وارد صحنه شوند و نسل‌های آینده ما بتوانند با مردان برابری نمایند. البته مردانی هست که در کنار زنان هستند و دوشادوش زنان کار می‌کنند اما اکثریت و تعدادی که در قدرت استند، هنوز فکر طالبانی دارند. با این حال، منکر این نیستم که زنانی توانمند و آگاه حضور دارند و به نحوی در قدرت شامل اند اما می‌کوشند این‌ها را از صحنه دور داشته و در تاریکی قرار بدهند. زنان این روند مذاکرات را قبول ندارند؛ چون خیانت به حق زنان است؛ مخصوصاً خلیل‌زاد که از امریکا برای صلح افغانستان فرستاده شده و در وجودش خون افغانی جاری است، برای زنان بزرگ‌ترین خیانت را می‌کنند.

سیمای خرد: ساختارهای سنتی به‌ویژه ساختارهای اجتماعی همگی مردسالار اند و زنان عمدتاً به داخل خانه منحصر شده‌اند. رهایی زنان افغان از این تبعیض مبین را ممکن می‌دانید؟ و چگونه؟

بلقیس روشن: ساختارهای سنتی همان است که کسانی که جنگ کردند، در رأس قدرت اند. هر گاه یک قشر در جامعه متحد نشود و حق خود را نگیرد، برای‌شان حق داده نمی‌شود. گفتیم که حق داده نمی‌شود و گرفته می‌شود. در دوره خلق و پرچم، در سال اخیر برای زنان کمی حق قایل شدند و مهریه‌شان را ۳۰۰ افغانی گذاشتند ولی در سال ۱۳۷۱ که جنگ‌سالارهای تنظیمی آمدند، بیشترین خیانت به حق زنان شد و دختران توسط همین تنظیم‌ها به عرب‌ها تحفه داده شدند؛ تجاوزهای دسته‌جمعی صورت گرفت و هزاران خیانت به حق زن افغان شد. برادران طالبی‌شان از آن‌ها بدتر بودند. بعد از سال ۱۳۸۱ که امریکایی‌ها هجوم آوردند، این‌ها برای آن‌ها سوراخ می‌پایند ولی هیچ یک از مهره‌هاشان را از دست ندادند و همه را داخل حکومت ساختند. نباید به این فکر بود که سیاف برای زنان حق قایل است، درحالی‌که می‌گفت مکرویان کفترخانه است و مساجد آن باید آفتاب بخورد و تمیز شود؛ یا گلبدین که شامل حکومت شده، قبل از کودتای ۷ ثور به روی زنان تیزاب می‌پاشید. حال این‌ها می‌آیند و برای زنان حق می‌دهند؟ هرگز. محقق و خلیلی و عبدالله و کرسی که قبلاً اشاره نمودم یا دوستم و غنی، غنی یک آدم تکنوکرات فهمیده می‌شد که چند تا زن را وزیر شده، و رئیس و والی معرفی کرده است. حالا ما بگوییم که حق زنان اعاده شده، نه، نشده است. این‌ها خودشان به دموکراسی و توان‌مندی زنان باور ندارند و زنان‌شان در خانه در قفس است و یا از سوی تنظیم‌ها معرفی شده‌اند که واقعاً باور ندارند. حق زنان مبارزه کردن می‌خواهد. زنانی که در دیگر کشورها صاحب حقوق شده‌اند، بسیار طولانی مبارزه کرده‌اند یا مانند زنان کوبانی که مدت طولانی مبارزه کردند و تفنگ گرفتند. ۸ مارچ که نام‌گذاری شده، همه به خاطر مبارزه زنان بوده است. در افغانستان اگر برای حق میراث زن در محکمه دعوا شود، قاضی و دیگران به این‌که حق میراث زنان کم‌ترین حق آن‌ها است، باور ندارند؛ برادران و پدران‌شان به این باور نیستند و نصف قرآن را باور ندارند. ساختار به همین نحو حفظ می‌شود و این‌ها برای این‌که در قدرت باشند و ظلم نمایند، نمی‌گذارند زنان آگاه شوند. چون اگر نصف جامعه آگاه شوند و از حقوق‌شان بدانند، آن‌گاه جایگاه این‌ها تنگ‌تر می‌شود. حتی زنانی که معاش دارند، باز پیش مرد خانواده می‌روند و مستقل نیستند. مردانی‌که در نظام هستند، خوش ندارند که زنان‌شان در همین ساختار رفته و وظیفه داشته باشند. تعدادی هم برای انجام پروژه و برای گرفتن امتیاز بیشتر کوشش می‌کنند تا زنان را در موقع‌های پایین که صلاحیت زیادی ندارند جای بدهند. زنان زمانی به پیروزی می‌رسند که آگاهی پیدا کنند و باسواد شوند و از این باخبر باشند که انسان هستند و در جامعه صاحب حقوق و امتیازات هستند و باید آن‌ها را بگیرند.

سیمای خرد: در دو دهه اخیر چه برنامه‌هایی برای رهایی و ارتقای زنان انجام شده است که بتواند به‌عنوان یک اصل و پایه در مذاکرات صلح به حساب آید؟ لطفاً مقداری وضاحت دهید.

بلقیس روشن: زنانی که آگاه هستند، مانند بلقیس روشن و ده‌ها و صدها زنان مانند من و دیگر آگاهان خبر دارند که غنی و عبدالله هرگز آن‌ها را در دوحه و روسیه و جلسه‌های مهم جای نمی‌دهند. به در صفحه بعد

از صفحه قبل

زبان ساده زنان مذکور جول و پستک این‌ها را برای دیگران واضح و آشکار می‌سازد. اگر کمی دم روی این‌ها گرفته شود یا از کسانی که سلاح دارند و دزدی می‌کنند اگر تحقیق شود، معلوم می‌شود که از همین کلان‌ها پشت سر آن‌ها قرار دارند. در زمان شکار قدرت، این‌ها با هم متحد می‌شوند اما در زمان تقسیم قدرت، شکم‌های یکدیگر را پاره می‌کنند. دیدیم که دوستم به غنی و غنی به دوستم چیزهایی می‌گفتند، اما آمدند و بغل‌کشی کردند و از مردم حیا نکردند. غنی و محقق با هم جنگ داشتند؛ دیدید که مشاور سیاسی و امنیتی غنی شد و همین‌طور سیاف و سایرین. این‌ها به زنان باور ندارند. زنانی که در حکومت آمده، تنظیمی اند و از سوی این‌ها معرفی شده‌اند. چهار زن را روان می‌کنند و می‌خواهند بگویند که ما استیم. چند زن را به مذاکرات صلح فرستادند، آن‌ها هم همین‌طور است. اما اگر کسانی که از مردم و زنان افغانستان حمایت می‌کنند و سازشگر نیستند، فرستاده می‌شد، این رقم نمی‌شد. شما دیدید که در لویه‌جرگه زمانی که من صدا بلند کردم، همین‌هایی که خود را دموکرات می‌گیرند، توسط زنی دیگر به‌صورت وحشیانه بالای من حمله نمودند. این زنان که هزاران معاش می‌گیرند، اگر در مذاکرات صلح واقعا از حقوق مردم دفاع می‌کنند، در برابر قربانیان انتحار و انفجار مانند دانشگاه کابل و کورس کوثر نباید خاموش می‌نشستند، باید جلسه را ترک می‌کردند و صدای خود را می‌کشیدند و در کنار زنان آمده و متحد می‌شدند. این‌ها می‌گویند کاش صلح شود و خوب است که شود؛ حال آن‌که صلح به گدایی نمی‌آید. مذاکرات هم بیشتر مزدوری و نوکری است که برای دیگران می‌کنند. کشورها خود را در تقسیم قدرت در افغانستان شریک می‌دانند و برای مردم افغانستان حق نمی‌دهند. مردم در ۳۴ ولایت افغانستان کشته می‌دهند و زنان قربانی می‌شوند. دیدید که فرخنده را زیر ریش غنی و عبدالله زنده زنده سوختاندند و همین رقم رخشانه و تبسم و صدها دختر دیگر، که در سایه حکومت بالای‌شان ظلم شده یا بسیاری از خبرنگاران مانند سیاوش و داعی یا تعداد زیادی از زنان که قاضی و خبرنگار بودند، همه کشته شدند ولی صدای آن‌ها هیچ شنیده نشد؛ باز می‌گویند بیا بگردیم که صلح می‌آید!

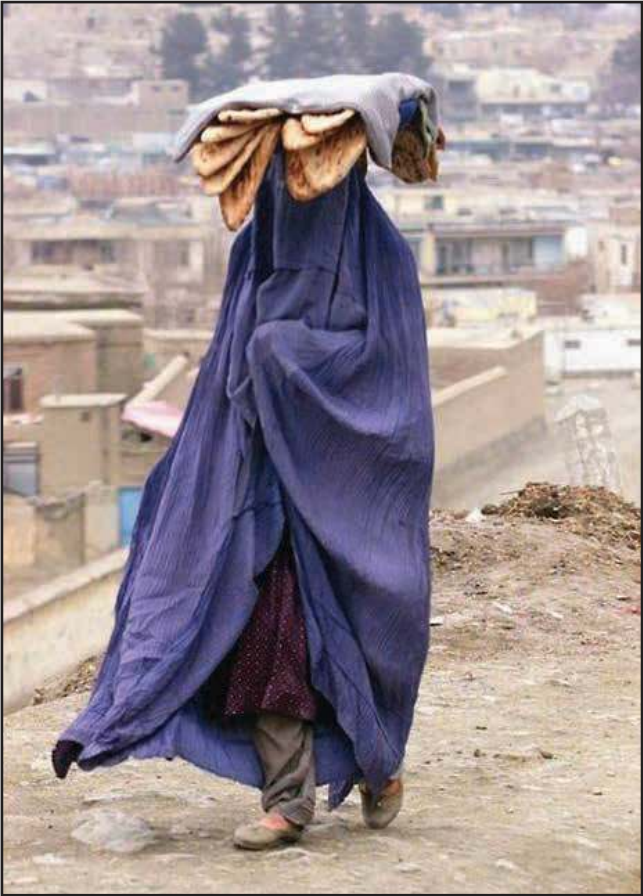
سیمای خرد: با توجه به وضع سلطه و سرکوب زنان اما زنان افغان چگونه می‌توانند موقعیت‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی خود را ارتقا بخشند و از ساختارهای سلطه رهایی یابند یا دست‌کم ساختارهای تبعیض را سست کنند؟

بلقیس روشن: همان گونه که در ۲۰ سال اخیر گواه بودید، به گفته خودشان، این‌ها در یک لحظه می‌خواستند که همه را ویران کنند تا دوباره از نو حکومت بسازند. اگر یک حکومت قوی و باورمند به دموکراسی و باورمند به توانایی زنان روی کار نیاید، زنان باور داشته باشند که اگر باسواد نشوند و آگاه نشوند و حقوق‌شان را نشناسند، آن‌گاه تا یک قرن دیگر هم همین‌گونه تیر می‌کنیم. زنان باید مبارزه کنند تا حق بگیرند. مردمان سایر کشورها هم به توانایی زنان افغانستان باورمند شوند. تا زمانی که در حاکمیت، زنان باسواد هستند و آگاهی دارند اما شرایط را تغییر ندهند و ارتقا پیدا نکنند و همچنین اگر از لحاظ سیاسی و اقتصادی با جامعه مدغم نشویم، آن‌گاه ما نمی‌توانیم رهایی پیدا نماییم و راه را برای نسل آینده باز کنیم. اگر تا صد سال دست این‌ها باشد و این‌ها صد رقم رنگ تبدیل کنند و برای بادران‌شان آرایش دهند، باز ما نمی‌توانیم راهی به رهایی بگشاییم. بعد از ۲۰ سال دوباره به نقطه اول برمی‌گردیم و می‌گویند که دوباره طالب آمده و حکومت کنند. آن وقت ما هرچه قربانی بدهیم، باز هم هیچ. به همین خاطر، به این باورمندم که حق داده نمی‌شود، بلکه حق گرفته می‌شود.

سیمای خرد: با توجه به تشریح شما از وضعیت زنان، راه‌حل مقابله با وضع پیش‌آمده چیست؟

بلقیس روشن: زنان باید متحد شوند، هم زنانی که در شهرها هستند، آگاهی دارند، درس می‌خوانند و از خانه‌های‌شان بیرون می‌شوند، و هم اکثریت زنان که در ولسوالی‌ها هستند و زیر سیطره‌ی طالبان یا مردسالاری قرار دارند و نمی‌توانند از حقوق‌شان دفاع کنند و حرف خود را جایی برسانند، همه باید متحد شوند، به‌شمول آن‌هایی که آگاه اند و آن‌هایی که می‌گویند چی کنیم؟ خدا آورده و باید همه تحمل کنند. زنان چه در داخل و چه در خارج اگر متحد نشوند و مثل ما مبارزه نکنند که در طول ۲۰ سال گذشته چه در شورای ولایتی بودیم و چه در سنا و چه حالا که در ولسی‌جرگه هستیم، همیشه به نمایندگی از مردم افغانستان صدا بلند کردیم. اگر متحد نباشیم، همه هیچ می‌شویم. کشورهای خارجی که در رأس آن امریکا است، از زنان یک بازیچه ساخته‌اند. برای این‌که این‌ها بتوانند جنگ خود را توجیه کنند و برای مردم خود پاسخ‌گو باشند می‌گویند که برای زنان کار کردیم، زنان درس می‌خوانند و چادری نمی‌پوشند. حال آنکه مردم از قبل هم اولادهای‌شان را می‌ماندند که درس بخوانند، البته

غنی یک آدم تکنوکرات فهمیده می‌شد که چند تا زن را وزیر و رئیس و والی معرفی کرده است. حالا ما بگوییم که حق زنان اعاده شده، نه، نشده است. این‌ها خودشان به دموکراسی و توان‌مندی زنان باور ندارند و زنان‌شان در خانه در قفس است و یا از سوی تنظیم‌ها معرفی شده‌اند که واقعا باور ندارند. حق زنان مبارزه کردن می‌خواهد. زنانی که در دیگر کشورها صاحب حقوق شده‌اند، بسیار طولانی مبارزه کرده‌اند یا مانند زنان کوبانی که مدت طولانی مبارزه کردند و تفنگ گرفتند. یا ۸ مارچ که نام‌گذاری شده، همه به خاطر مبارزه زنان بوده است. در افغانستان اگر برای حق میراث زن در محکمه دعوا شود، قاضی و دیگران به این‌که حق میراث زنان کم‌ترین حق آن‌ها است، باور ندارند؛ برادران و پدران‌شان به این باور نیستند و نصف قرآن را باور ندارند. ساختار به همین نحو حفظ می‌شود و این‌ها برای این‌که در قدرت باشند و ظلم نمایند، نمی‌گذارند زنان آگاه شوند. چون اگر نصف جامعه آگاه شوند و از حقوق‌شان بدانند، آن‌گاه جایگاه این‌ها تنگ‌تر می‌شود. حتی زنانی که معاش دارند، باز پیش مرد خانواده می‌روند و مستقل نیستند.



شوند. همان‌گونه که رهبر تنظیم‌هایی چون ولی مسعود به پاکستان رفته و معامله کرده‌اند. زنان اگر چنین معامله کنند باز یک خیانت بزرگ در تاریخ می‌ماند.

سیمای خرد: ارزیابی شما از سابقه‌ی کوشش زنان افغان برای رهایی چیست؟

بلقیس روشن: در طول ۴۰ سال گذشته و به‌صورت پراکنده زنان توانسته‌اند که صدای‌شان را بلند نمایند، مانند ناهید شهید، وجیهه و ده‌ها زن دیگری که قربانی داده و برای حکومت‌هایی که بعد از سال ۱۳۷۱ آمده، ثابت شده که زنان انقلابی افغانستان مبارزه کرده‌اند ولی حالا یک آدرس مشخص نیست و آن تعدادی که هست، صدای‌شان شنیده نمی‌شود.

سیمای خرد: در حال حاضر، زنان افغان نسبت به روند مذاکرات صلح چه موضع یا موضعی اتخاذ کرده‌اند؟ ارزیابی کلی شما از رویکرد زنان نسبت به روند جاری چیست؟

بلقیس روشن: فعلا اینجوها و جامعه مدنی است که تعدادی خود را پشت آن‌ها پنهان کرده‌اند، و کسانی مثل ملالی جويا و من که صدا بلند می‌کنیم، می‌گویند که از داخل حکومت برای‌شان گفته شده تا علیه حکومت صدا بلند کنند! ما از نظام و دموکراسی بدمان نمی‌آید ولی این‌طور نیست که کسی که بالای زنان جنایت کرده و حقوق زنان را پایمال کرده باز اعتماد نموده و بگوییم که بله این‌ها می‌توانند حقوق زنان را تأمین نموده و حامی باشند. اگر به این فکر باشیم که این‌ها می‌توانند حقوق ما را بدهند، هرگز، نمی‌توانند و نمی‌خواهند. در این مذاکرات -که هر نظام دیگری بیاید/ بیاورند- نمی‌توانیم حقوق‌مان را بدون مبارزه بگیریم و چنان‌چه قبلاً گفتیم، هرگاه زنان از گرفتن حق میراث‌شان نسرمند و حق‌شان را بگیرند، یک شروع برای مبارزه است. در سیاست و قدرت نیز همی رقم است. اگر صدای خود را نکشیم و متحد نشویم، برای ما حق داده نمی‌شود. و اگر امیدوار باشیم که در مذاکرات برای ما حق داده می‌شود و تنظیم‌ها و جنایت‌کاران برای ما سهم می‌دهند، هیچ شک نکنید که به حق‌مان نمی‌رسیم و مانند همین ۲۰ سال گذشته روی تمام حقوق ما پای مانده می‌شود. تا زمانی که تمامیت ارضی خود و استقلال خود را حفظ نکنیم باز هر کشور که دلش شد آمده برای ما سرنوشت تعیین می‌کند. خلیل‌زاد به هر دو طرف نامه فرستاد و گفت که شما نوکرهای ما استید و ما هرچه گفتیم شما اطاعت کنید. این برای ما شرم است. زنان همین قسم تا صدا بلند نکنند، مبارزه نکنند، قربانی ندهند، برای ما حق داده نمی‌شود. ما امید داریم که روزی جنبشی بزرگ هم از مردان و هم از زنان و به‌خصوص زنان، داشته باشیم تا در برابر بی‌عدالتی مبارزه کنند و حق‌شان را به‌دست آورند.

سیمای خرد: اگر کدام نکته‌ی ناپرسیده و گپ ناگفته مانده، بفرمایید.

بلقیس روشن: هر مرد و زن افغان که بخواهد حقوقش را به‌دست آورد، باید خون جوانان افغانستان را نبخشد، و همین‌طور بلاها و بدبختی‌هایی را که بالای ما آوردند. هرگاه مرد و زن افغان فراموش کنند که بوداهای بامیان را ویران کرده و خاموش باشند باز شاید قناعت کنند که بله پاکستان برای ما صلح می‌خواهد! هرگاه بریدن گلولی تبسم را فراموش کنند باز دوباره خود را غرق ساخته و باز می‌گویند که همین پاکستان، امریکا، روسیه و کشورهای عربی برای ما صلح می‌آورد؟ اگر گذشته خود را فراموش نکنیم باز آینده ما درخشان خواهد بود؟ بگذارید که امریکا برود و کشورهای دیگر ما را ترک کنند. اگر ما همت کردیم و متحد شدیم باز همه کشورها می‌دانند که بله افغان‌ها شجاع هستند و توانسته‌اند حقوق‌شان را به‌دست آورند ولی با این وطن‌فروشان امکان ندارد. جلسه‌های دوحه، روسیه و ترکیه که خواهیم دید، فقط یک فریب دوباره‌ی ما است، و دوباره این‌که صلح بدون عدالت یک دروغ بیش نیست.

سیمای خرد: از حضور پرمهرتان بسیار سپاسگزاریم و جهانی سرشار از نیکی و برابری برای همگان به‌ویژه برای زنان آرزومندیم.



حضور و غیاب زنان در گفتمان صلح

زنان افغانستانی در دهه‌های اخیر با وجود تمام مشکلات و فراز و نشیب‌ها در یک جامعه سنتی، دستاوردهای بسیار و جایگاه‌های ویژه‌ای در بخش‌های سیاسی، علمی، اجتماعی، اقتصادی، طب، آکادمیک، نظامی و... به دست آورده‌اند و همچنین در کنار این دستاوردها، نقش‌های اجتماعی پررنگی نیز داشته‌اند و دارند. بنابراین، زنان به‌عنوان یکی از ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های عظیم جامعه و خانواده به حساب می‌آیند.

یکی از عوامل مهم برای حفظ نقش زنان در گفتمان صلح، «انسجام و وحدت زنان» است. البته جنبش‌های مختلف و جلسات متعدد به منظور حمایت از زنان برای شرکت در اجلاس صلح برگزار شده است؛ ولی به علت پراکندگی اعتراض‌ها و گردهمایی‌ها تا به حال حضور زنان در گفتمان صلح به صورت جدی در نظر گرفته نشده است و متأسفانه تا کنون حضور زنان در این گفت‌وگوها کمرنگ بوده است و لذا ما باید با انسجام بیشتر و به‌صورت مداوم برای احقاق حقوق زنان در گفتمان صلح، جدیت خود را نشان دهیم. در غیر این صورت، مصیبت‌ها و رنج‌های تازه و تداعی‌های دردناک گذشته نه تنها گریبان ما را رها نمی‌کند بل شدیدتر و بیشتر تکرار خواهند شد.



زهرا حسینی
(دوکتورای تخصصی روانشناسی)

طی دهه‌های گذشته، تاریخ به ما نشان داده است که جنگ‌های داخلی، غارت، کشتار، شکنجه و نظایر آن خشونت‌هایی بوده که از سوی مردان بر مردان دیگر و زنان و اطفال اِعمال شده است. خشونت پدیده و ارمغانی است که در طول این سال‌ها جزو پیامدهای جنگ برای همه‌ی اقشار جامعه، به‌خصوص برای زنان بوده است و بی‌ثباتی جامعه تأثیرات منفی زیادی بر زندگی زنان افغانستان برجای گذاشته است.

خشونت عمل انفرادی از سوی یک

مرد بر زن نیست که با ویژگی‌های فردی تحت بررسی قرار گیرد، بلکه خشونت رفتاری است که از جانب مردان جامعه بالای زنان جامعه اِعمال می‌شود. همچنین خشونت یک ابزار نظارتی مهم است که روابط نابرابر قدرت در جامعه را بازتاب می‌دهد و حتی به حفظ نابرابری قدرت کمک می‌کند؛ زیرا ساختارهای مردسالارانه در جامعه به مردان اجازه می‌دهد که بر زنان اِعمال قدرت کنند.

متأسفانه طی این سال‌ها تسلط طالبان در بسیاری از ولایت‌ها باعث تقویت و ایجاد شرایط زندگی اجتماعی خشونت‌بار و سرشار از جنگ، غارت و سلطه‌ی نامشروع بر دیگران شده است که مجموع این عوامل، خشونت را به جزئی ثابت و عادی از زندگی روزمره‌ی مردم بدل کرده است.

با توجه به این امر که محتوای نظام فکری طالبان در مورد حقوق و موقعیت زنان نسبت به مردان بسیار نازل‌تر و تبعیض‌آور است؛ چنان‌چه حتی زندگی فامیلی را بر اساس نمایش قدرت و سلطه و کمتر بر اساس نزدیکی، همدلی و حق انتخاب در نظر می‌گیرند؛ لذا استفاده از خشونت برای نگه داشتن زنان در سطوح پایین و زیردست امری مرسوم و مقبول است.

خشونت‌های جسمانی و روانی علیه زنان از سال‌های گذشته به شیوه‌ها و صورت‌های متعدد همیشه وجود داشته است؛ از سنگسار زنان، لت‌وکوب زنان، تجاوز با عنوان کنیز یا برده یا به اسارت درآوردن آن‌ها، بد دادن دختران و امروزه با لت‌وکوب‌های خانگی به بهانه‌ی نافرمانی یا نشوز زن، تهدید و ارباب زنان. این‌ها جزئی از زندگی تاریک و سخت زنان ما در نتیجه‌ی ترویج افکار مردسالاری در خیلی از مناطق کشورمان است.

با توجه به اینکه بحث خشونت مردان در خانواده از حدود یک سده پیش، با شروع موج اول جنبش زنان، مطرح شده بود و تأکید خاص آن از حدود سال‌های ۱۹۷۰ به بعد صورت گرفت. از آن زمان به تدریج در اثر فعالیت‌های افراد مختلف، خشونت در جامعه و خانواده‌ها تحت بررسی و مشخص شد؛ علل مؤثر گرفت؛ مشکلات آن بررسی و مشخص شد؛ علل مؤثر بر ایجاد خشونت و نظریه‌های مربوط به آن تدوین شد و راه‌های عملی برای کاهش یا از میان بردن آن شناسایی شد.

تأکید بر بررسی‌های خشونت را می‌توان دگرگونی در تفکر برابری افراد در جامعه، و ورود مفهوم دموکراسی، آزادی و برابری به عرصه‌ی خصوصی در نظر گرفت و بدین ترتیب درخواست کرد که هیچ یک از اعضای خانواده دارای این حق نیست که فرد دیگری را با استفاده از انواع خشونت‌های موجود، از حقوق اساسی و مدنی وی در جامعه محروم کند و آزادی انتخاب و تحرک فردی را زیر نظارت خود درآورد.

همچنین این مسأله در تعریف خشونت نیز منظور شد: چنان‌که در اجلاس پکن، یکی از محورهای نگران‌کننده در باب زنان، خشونت در نظر گرفته شد و در قطع‌نامه ۴۸/۱۰۴ مجمع عمومی در تاریخ ۲۰ دسامبر ۱۹۹۳ خشونت بدین شکل تعریف شد: هر نوع عمل خشونت‌آمیزی که بر اختلاف جنسیت مبتنی باشد و به آسیب یا رنج بدنی، جسمی و روانی زنان بینجامد، یا آن که احتمال منجر شدن آن عمل به این نوع آسیب‌ها و رنج‌ها وجود داشته باشد، از مصادیق خشونت شمرده می‌شود. از جمله تهدید به این گونه اِعمال، زورگویی یا محروم‌سازی خودسرانه از آزادی، خواه آن که در ملاء عنام روی دهد، خواه در زندگی خصوصی. (سازمان جهانی بهداشت، ۲۰۱۳: ۳۰) در تعریف فوق باید بر اختلاف جنسیت که دربرگیرنده‌ی رفتارهای تبعیض‌آمیز بر اساس تعلق



به دو جنس مختلف است و همچنین محروم‌سازی از آزادی تأکید کرد. زیرا خشونت علیه زنان به قصد نظارت بر رفتار آنان انجام می‌گیرد، رفتاری که در حوزه عمومی برای همه افراد جامعه مجاز است ولی در درون جامعه با دیدگاه مردسالاری و بر مبنای توجیهات اسلامی و به‌کار بستن آن ضمن نمایش اقتدار خود، در محروم‌کردن زنان از این محدوده آزادی کوشش می‌کنند.

در زمان حکومت طالبان توجه به حقوق زنان و حق انتخاب و آزادی‌های اجتماعی برای ما زنان وجود نداشت و نگرش‌های جنسیتی شدیدی بر زنان اِعمال می‌شد که متأسفانه پیامدهای منفی دربرداشت و حتی این پیامدها به صورت تروماهای سنگین هنوز بر ذهن زنان ما نقش بسته است و سایه سنگین آن‌ها تداعی‌های تلخی را به ذهن می‌آورد.

در این روزها گفتگوهای صلح با طالبان و اشتراک آنها در حکومت، آینده‌ی زنان و دختران افغانستانی را دچار تشویش و نگرانی نموده است. این‌که بر اساس دیدگاه و حقوقی که آن‌ها مجاز می‌دانند، زن‌ها چه جایگاه و نقشی در جامعه خواهند داشت و آیا حضور طالبان در ساختار حکومت آینده با حقوق زنان در ساختار جامعه در تعارض است یا خیر؟ پرسش‌ها و نگرانی‌های زیادی وجود دارد.

زنان افغانستانی در دهه‌های اخیر با وجود تمام مشکلات و فراز و نشیب‌ها در یک جامعه سنتی، دستاوردهای بسیار و جایگاه‌های ویژه‌ای در بخش‌های سیاسی، علمی، اجتماعی، اقتصادی، طب، آکادمیک، نظامی و... به دست آورده‌اند و همچنین در کنار این دستاوردها، نقش‌های اجتماعی پررنگی نیز داشته‌اند و دارند. بنابراین، زنان به‌عنوان یکی از ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های عظیم جامعه و خانواده به حساب می‌آیند.

یکی از عوامل مهم برای حفظ نقش زنان در گفتمان صلح، «انسجام و وحدت زنان» است. البته جنبش‌های مختلف و جلسات متعدد به منظور حمایت از زنان برای شرکت در اجلاس صلح برگزار شده است؛ ولی به علت پراکندگی اعتراض‌ها و گردهمایی‌ها تا به حال حضور زنان در گفتمان صلح به صورت جدی در نظر گرفته نشده است و متأسفانه تا کنون حضور زنان در این گفت‌وگوها کمرنگ بوده است و لذا ما باید با انسجام بیشتر و به‌صورت مداوم برای احقاق حقوق زنان در گفتمان صلح، جدیت خود را نشان دهیم. در غیر این صورت، مصیبت‌ها و رنج‌های تازه و تداعی‌های دردناک گذشته نه تنها گریبان ما را رها نمی‌کند بل شدیدتر و بیشتر تکرار خواهند شد. برای رهایی از رنج پایدار زنان چاره‌ای نیست جز تشکیل اتحادیه‌ی بزرگ زنان که صدای زنان را به گوش کر خشونت فروکنند و به مجامع بین‌المللی و طرف‌های حاضر در مذاکرات بگویند که سرنوشت و حقوق زنان را با هیولای خشونت معامله نکنند. صلح بدون حضور زنان صلحی است که از همان آغاز حذف عطر و لطافت عدالت را نشانه رفته و صلحی عادلانه و معطوف به تحقق برابری نیست. چنین صلحی نه خودش عاقبت به خیر می‌شود و نه سعادت‌ی برای زنان به ارمغان می‌آورد.

واکاوی ریشه‌های جنگ

موجودیت تفکر دینی و تلقی افراطی از آن، تدریس، تبلیغ و ترویج آن از سوی مدارس دیوبندی (مراجع مدرن‌ستیزی) در آن سوی مرز افغانستان (پاکستان)، شاکله‌ی نگرش و طرز فکر این گروه می‌باشد. از سوی دیگر، ساختار فکری و فرهنگی در این نوع برداشت از دین مشخص و واضح است. موضوع دیگرستیزی و دیگرناپذیری تحت عنوان «دار الاسلام و دار الکفر» بسیار برجسته و برخورد اجتماعی در آن تحت مضمون «دار الاسلام و دار الحرب» نیز روشن است. یعنی یا با ما است یا علیه ما است. همچنین تعبیر و برداشت آن‌ها از کلمه و عبارت جهاد در برابر غیر از خودشان (معتقدان به باور افراطی از دین) واضح و روشن است. از این رو، جهت و حرکت افراد در جامعه‌ای با چنین نگرشی که ظرفیت و قابلیت نهفته به صورت فوق‌العاده قوی، برای به فعلیت درآمدن و تبدیل شدن به یک کشگر فعال افراطی می‌باشد، به روشنی و وضاحت روز معلوم و هویدا است.

﴿حیات‌الله شهریار﴾

جنگ در افغانستان مانند یک آفت مزمن و به‌عنوان مسأله داغ ملی و بین‌المللی مطرح است. مهار آن مستلزم شناخت علل و ریشه‌های شکل‌گیری گروه‌های مخالف صلح و امنیت می‌باشد. زیرا هرگاه یک دانشمند علت مریضی را نفهمد، این مشکل باقی خواهد بود تا آن را تداوی کند. بدین منظور، نخست ما باید علل و ریشه‌های این معضل را دریابیم؛ فقط در آن صورت است که قادر خواهیم بود تا راه‌حلی مناسب پیدا کنیم و سپس، در رابطه به موضوع صلح که همانا ریفورم و اصلاح عوامل به‌وجودآورنده‌ی جنگ است بپردازیم. سیر تاریخی چند دهه قبل، در رابطه به شکل‌گیری گروه‌های جنگی و تروریستی در افغانستان گواهی می‌دهد که عناصری چون ایدئولوژی سنتی و فرهنگ قبیله‌ای از داخل و مداخلات کشورهای همسایه از بیرون به‌عنوان مبانی مهم شکل‌گیری و علت بقای گروه‌های تروریستی در این سرزمین تلقی می‌شود. بنابراین، در این نوشته‌ی کوتاه، نگاه مختصری به عناصر فوق و راه‌حل‌های پیشنهادی برای ریفورم آن‌ها صورت گرفته است. ایدئولوژی دینی و تلقی سنتی از آن، به‌عنوان یکی از عناصر قدرت، پشته‌ای مستحکم و انسجام‌دهنده میان نیروی طالبان و عامل شکل‌گیری این گروه تروریستی می‌باشد. چنان‌چه نگاهی به ایجاد این گروه بیندازیم، به این نتیجه می‌رسیم که موجودیت تفکر دینی و تلقی افراطی از آن، تدریس، تبلیغ و ترویج آن از سوی مدارس دیوبندی (مراجع مدرن‌ستیزی) در آن سوی مرز افغانستان (پاکستان)، شاکله‌ی نگرش و طرز فکر این گروه می‌باشد. از سوی دیگر، ساختار فکری و فرهنگی در این نوع برداشت از دین مشخص و واضح است. موضوع دیگرستیزی و دیگرناپذیری تحت عنوان «دار الاسلام و دار الکفر» بسیار برجسته و برخورد اجتماعی در آن تحت مضمون «دار الاسلام و دار الحرب» نیز روشن است. یعنی یا با ما است یا علیه ما است. همچنین تعبیر و برداشت آن‌ها از کلمه و عبارت جهاد در برابر غیر از خودشان (معتقدان به باور افراطی از دین) واضح و روشن است. از این رو، جهت و حرکت افراد

در جامعه‌ای با چنین نگرشی که ظرفیت و قابلیت نهفته به صورت فوق‌العاده قوی، برای به فعلیت درآمدن و تبدیل شدن به یک کشگر فعال افراطی می‌باشد، به روشنی و وضاحت روز معلوم و هویدا است. بناءً، جامعه‌ای که در آن چنین ایدئولوژی‌ای حاکم باشد، مطلق‌طلبی و برتری‌جویی فکری و اعتقادی آن، فضا را برای تعدد و تکثر که از مسلمانات هر جامعه‌ی امروزی است، تنگ ساخته و وضعیت اجتماعی و فرهنگی را با چالش مواجه می‌سازد، و منجر به نارسایی و بی‌عدالتی اجتماعی می‌شود؛ که این خود سبب بروز معضلات و مشکلات شدید اجتماعی و اعتقادی شده و سرانجام جامعه را به بحران مواجه خواهد ساخت. در موجودیت چنین شکاف و گسست فرهنگی و فکری است که گروه‌هایی مانند طالب و داعش فرصت می‌یابد تا عرض اندام نمایند. برجستگی فرهنگ قبیله‌ای (قوم‌گرایی)، بی‌باوری به فرهنگ و منافع ملی عنصر دیگری برای شکل‌گیری گروه تروریستی مانند طالب دانسته شده است. و می‌توان آن را از پدیده‌های غم‌انگیز و دردآور بسیاری جوامع و به‌ویژه جامعه‌ی افغانستان توصیف کرد که همچون غده‌ی چرکین در کالبد جامعه روییده و ریشه دوانیده است و همواره روح جامعه‌ی ما را از سال‌های بسیار دور به این سو می‌آزارد. هر فردی که در این سرزمین زندگی می‌کند پیش از آن‌که یک انسان و یک مسلمان باشد، خود را متعلق به قوم خاص می‌داند. این بیماری میراثی، ریشه در اندیشه‌های تنگ قبیله‌ای افغانستان دارد که روح آزادی‌خواهی را در قفس



تنگ قباایل محبوس نگه می‌دارد و مردم را از تعامل آزادانه و برادرانه و برابرانه باز می‌دارد. بدبختانه تقویت چنین فرهنگی در این کشور به یک سنت مبدل شده و همواره از سوی گروه‌های سیاسی و اجتماعی برای رسیدن به قدرت و منافع شخصی و گروهی، به‌عنوان یک ابزار مورد توجه قرار گرفته است و بدتر از همه، دولت‌ها پس از روی کار آمدن با عملکردشان بر این سنت غلط مهر تأیید گذاشته و می‌گذارند. درحالی‌که این سنت کاملاً نابخرانه بوده و موجب نفی ملت‌سازی، برجستگی شکاف‌های قومی، چندپارچگی و نفاق‌پراکنی میان اقوام ساکن در کشور می‌شود. فرهنگ ملی که مشتمل بر منافع ملی است، روند ملت‌سازی که به آفرینش یا بازسازی همه‌ی وابستگی‌های فرهنگی، اجتماعی و تاریخی‌ای می‌انجامد که مردم را چونان یک ملت به‌هم گره می‌زند و همگرایی ملی، که مجموعه مؤلفه‌هایی است تا بتواند اجماع را بین اقوام و نژادهای ساکن در یک کشور فراهم کند و ملیت مشخصی از آن تبارز نماید و مجموعه قواعد را در یک بستر تعاملی قوام بخشد، همگی در چنین فضایی کمرنگ یا کاملاً از بین می‌رود و جای خود را به منافع قبیله‌ای و گروهی می‌دهد که همانا گسست فرهنگی، اجتماعی و تاریخی است. این گسست و شکاف موجب وضعیت نامناسب اجتماعی، بی‌عدالتی، توسعه‌نیافتگی اجتماعی و فرهنگی می‌شود؛ فرصت نفوذ و مداخله هر نوع عنصر خارجی را در کشور می‌دهد. از سویی هم زمینه و بستری مناسب برای شکل‌گیری و تقویت گروه‌های تروریستی

و مخالف منافع و مصالح ملی کشور مهیا می‌سازد؛ که وجود طالب یکی از نمونه‌های بارز آن می‌باشد. اما در قسمت کشورهای خارجی ذی‌نفع در جنگ جاری افغانستان، اگرچه نمی‌توان مداخلات آن‌ها را عامل عام و تام معضل موجود در افغانستان تلقی نمود، اما انکار آن نیز یک امر خطا است. این درست و منطقی به نظر می‌رسد که تصور کنیم نیرو و بستر شکل‌گیری گروه‌های تروریستی به لحاظ فکری و فرهنگی، در داخل کشور موجود است، ولی حمایت و تقویت مراجع آموزشی و نیروهای نظامی آن‌ها به لحاظ امکانات مالی و تجهیزاتی از منابع خارجی سرچشمه می‌گیرد و الا بقای آن‌ها ناممکن خواهد بود.

پس با در نظر داشت عوامل مذکور که شاکله‌ی فکری و وجودی گروه‌های تروریستی چون طالب است، می‌توان اصلاح آن مؤلفه‌ها را به‌عنوان یک راه‌حل دایمی برای رسیدگی به معضل و جنگ جاری در کشور مطرح کرد. اگر چه این کار مسلماً نیازمند زمان طولانی می‌باشد، اما برای رسیدن به صلح دایمی و امنیت سراسری، مؤثر و ممد واقع خواهد شد. زیرا با اصلاح ایدئولوژی افراطی از طریق متون دینی توسط علمای دینی، تبلیغ و تدریس بنیادی و اساسی آن در مدارس، مکاتب و دانشگاه‌ها و یا هم برنامه‌های آگاهی‌دهی طولانی‌مدت این امکان را میسر می‌سازد که هر فردی از افراد جامعه نسبت به عقاید و باورهای دینی آگاهی کسب نماید. از عبارت و کلمه‌ی جهاد در نصوص و آیات قرآن کریم، تنها برداشت جنگ علیه کفر را نداشته باشد، بلکه معتقد به تعبیر و تفسیری باشد که بیشتر معنی مجاهدت، تلاش و رقابت مسالمت‌آمیز را می‌دهد. این برداشت امکان دیگرپذیری و تکثرباوری را تقویت نموده، بستری وسیع و مناسب به لحاظ فکری برای یک زندگی صلح‌آمیز در موجودیت تکثر و تنوع را مهیا می‌سازد. لذا لازم است تا هرم جامعه ایدئولوژی سیاسی و فکری‌ای را برای حاکمیت در جامعه طرح و تصویب نماید که خواستار پلورالیسم فکری و معرفتی باشد، و آن را در بستر جامعه به صورت اصولی و بنیادی مورد آموزش و پرورش قرار دهد.

همچنین به جای تقویت و پیروی از فرهنگ قبیله‌ای، با کار روی هویت ملی که در واقع یک نوع وجدان جمعی است و دولت‌ها سعی می‌کنند از این رهگذر وحدت ملی را به وجود آورند، منافع ملی را که از یک فراگرد مستمر و برخورد اندیشه‌ای جمعی ناشی می‌شود و نیز تصمیمات اتخاذ شده در این فرایند، منافع مختلف و متضاد احاد جامعه است که با رأی اکثریت نمایندگان پذیرفته می‌شود، به نحوی که حقوق و منافع اقلیت نیز تأمین و تضمین می‌گردد، واضحاً تعریف و مشخص نماید. این بر دولت است که پس از شناخت و معرفی منافع ملی، سعی در تطبیق عادلانه و منصفانه‌ی آن از مجرای قانونی و اجرایی نماید. از ترجیح منافع قبیله‌ای (که منشأ نارسایی و بی‌عدالتی اجتماعی است) بر منافع ملی خودداری کند. در این صورت است که می‌توانیم با موجودیت همگرایی ملی و تأمین منافع عادلانه‌ی همه اتباع افغانستان به صلح دایمی و رضایت همگانی برسیم.

بنابراین، در صورتی که ریفورم و اصلاحات فوق‌الذکر به صورت اساسی و بنیادی تحقق یابد، خود به خود زمینه نفوذ و مداخلات کشورهای بیرونی گرفته می‌شود. زیرا ملتی که بیدار و از منافع تعریف‌شده و عادلانه‌ی مشترک ملی برخوردار باشد، در برابر عناصر خارجی همانا کنش مشترک ملی بروز خواهد داد. لذا هیچ عنصر خارجی در امور داخلی و ملی چنین ملتی امکان دست‌درازی پیدا نخواهد کرد. در صورتی که این دست‌درازی از راه تجاوز و زور بر ملتی تحمیل شود، جامعه‌ی جهانی و سازمان ملل مسئولیت دارد تا درباره آن رسیدگی قانونی نماید.



نیمه گمشده تاریخ؛ مطالعه موردی بامیان

طبق پژوهش‌ها برابری سیاسی زنان با مردان در جوامع امروزی بیشتر جنبه حقوقی دارد تا واقعی. جنبش سیاسی زنان وقتی به معنای واقعی کلمه ظاهر می‌شود که خودجوش، رقابتی، گروهی، سازمان‌یافته و مبتنی بر ایدئولوژی مناسب و خاص جنبش زنان باشد. سابقه جنبش سیاسی زنان در انقلاب فرانسه دیده می‌شود. المپ دو گوژ نویسنده فرانسه در اعلامیه حقوق زن و شهروند اعلام داشت: همچنان که زنان حق دارند بالای چوبه دار بروند، به همین سان حق دارند بالای سکوی خطابه بروند.



📸 محمدعلی فیاض

سرآغاز: تحقیق درباره نقش فعالیت‌های سیاسی زنان بامیان چندان پیشینه ندارد و پس از طالبان سال‌ها است که جویندگان علل کم‌رنگی حضور سیاسی زنان درباره جنبه‌های گوناگون آن بحث‌ها و تحقیق‌هایی پراکنده و اندک داشته‌اند و این هر ذهن و اندیشه جستجوگری را می‌کشاند تا دیدگاه دقیق و کامل‌تری درباره نقش فعالیت سیاسی زنان داشته باشد. ما نیز در این‌جا به بررسی حضور سیاسی زنان در بامیان نگاهی بسیار کوتاه خواهیم داشت.

مشارکت سیاسی زنان

زن به‌عنوان عضو و عنصر اصلی و اساسی خانواده است. زن علاوه بر نقش مؤثر در کانون خانواده و پایهریزی جامعه ایده‌آل انسانی و اسلامی اما نقش‌های دیگری در بخش‌های مختلف جامعه برعهده می‌گیرند. حضور زنان در عرصه‌های سیاسی و تلاش برای دفاع از حق و عدالت و نقش آنان در سرنوشت و مقدرات زنان را رقم می‌زنند. و این همان زن و «ژدها» هر دو در خاک به است که سال‌ها شنیده شده است. تمام زنان و مردان نسبت به برپایی حکومت عدالت‌محور مسئول اند.

در همه کشورها زنان بسیار دیرتر از مردان حق رأی به‌دست آوردند و همچنان حضور ضعیفی در میان نخبگان سیاسی دارند. آن‌ها در بعضی حوزه‌ها مانند دست‌یابی به حمایت قانونی از قربانیان خشونت خانگی تأثیرگذار بوده‌اند. فعالیت سیاسی به احزاب سیاسی محدود نمی‌شود. جنبش‌های اعتراضی و گروه‌های فشار می‌توانند بسیار تأثیرگذار باشند. (آنتونی گیدنز، ۱۳۸۷: ۳۷۲)

طبق پژوهش‌ها برابری سیاسی زنان با مردان در جوامع امروزی بیشتر جنبه حقوقی دارد تا واقعی. جنبش سیاسی زنان وقتی به معنای واقعی کلمه ظاهر می‌شود که خودجوش، رقابتی، گروهی، سازمان‌یافته و مبتنی بر ایدئولوژی مناسب و خاص جنبش زنان باشد. سابقه جنبش سیاسی زنان در انقلاب فرانسه دیده می‌شود. المپ دو گوژ نویسنده فرانسه در اعلامیه حقوق زن و شهروند اعلام داشت: همچنان که زنان حق دارند بالای چوبه دار بروند، به همین سان حق دارند بالای سکوی خطابه بروند. در این زمینه دو گرایش مهم وجود دارد: الف) لیبرالی: هدف آن افزایش مشارکت زنان در درون نظام سیاسی مستقر بوده؛ و ب) سوسیالیستی: تغییر در نظام سیاسی- اقتصادی را شرط رهایی زنان -از چنگال مردان- می‌دانند. (بشیریه، ۱۳۹۱: ۹۰)

نظام دموکراتیک نوعی از نظام سیاسی است که در آن نهادها به گونه‌ای طراحی می‌شوند که در آن مشارکت سیاسی جهت جلوگیری از تمرکز قدرت در دست عده‌ای از افراد قدرت‌مند از یک‌طرف و از سوی دیگر، ضامن تأمین فردیت دموکراتیک و حقوق شهروندی بوده، برابری فرصت‌ها و آزادی‌های مدنی و سیاسی را برای شهروندان به ارمغان می‌آورد. در دموکراسی‌ها به همان اندازه که مسأله‌ی آزادی‌های فردی و سیاسی و برابری فرصت‌ها اهمیت دارد، به همان اندازه بحث توزیع قدرت و مهندسی نهادها نیز مهم است. با سقوط رژیم طالبان یک فرصت طلایی نصیب اکثریت مردم افغانستان و قبل از همه برای بامیانی‌ها شد. در واقع آنها تولد دوباره یافتند و از دست این گروه متعصب قومی-مذهبی و هزاره‌ستیز نجات یافتند. هزاران مهاجری که افغانستان را به دلایل ترس از طالبان و فقر در کشورهای ایران و پاکستان مهاجر شده بودند، دوباره به امید آغاز زندگی نو و نقش فعال در فرایند سیاسی و بازسازی وطن برگشتند. (امیرزاده، ۲۰۰۳: ۷)

بسیاری از فعالان حقوق زنان چنین باور دارند که نقش زنان در کل دولت افغانستان نمادین است و باید در این راستا اقدامات جدی صورت گیرد. اما این واقعیت را هم نباید نادیده انگاشت که پس از سقوط طالبان که بیشتر فعالیت‌های اجتماعی زنان را محدود ساخته بودند، حضور زنان و فعالیت‌های آن در جامعه بیشتر شده است. اما شدت بخشیدن طرح گفتگو با طالبان نگرانی‌هایی را درباره محدودسازی فعالیت زنان برانگیخته است. زنان بامیان هرچند در عرصه فعالیت‌های پارلمانی نقش برجسته‌ای داشته‌اند، ولی از تبعیضات جنسیتی فراگیر و گسترده رنج می‌برند. یکی از مهم‌ترین خواسته‌های زنان حضور برجسته‌تر آنان در

ادارات دولتی و نهادهای مدنی و تقویت نقش آنان در مدیریت امور عمومی بوده است. همچنین توزیع مساویانه‌ی فرصت‌ها و امکانات اجتماعی و حق مساوی مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها و فعالیت‌های سیاسی از مهم‌ترین خواسته‌های فعالان حقوق بشر و حقوق زنان هستند. (ذکی، ۱۳۹۶) با این حال، زنان افغانستان پشتوانه قانونی در تعهدات بین‌المللی افغانستان و قانون اساسی این کشور برای دسترسی به حقوق سیاسی‌شان را یافته‌اند. همه شهروندان افغانستان بدون تفکیک و تمایز میان زن و مرد، مطابق حکم ماده ۳۳ قانون اساسی، «حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارا می‌باشند.» و مطابق حکم ماده ۳۵ آن، «حق دارند به منظور تأمین مقاصد مادی و معنوی، مطابق به احکام قانون، جمعیت‌ها تأسیس نمایند» و نیز «حق دارند مطابق به احکام قانون، احزاب سیاسی تشکیل دهند.» داکتر حبیبه سرابی می‌گوید: حقوق زن در صورت مراجعه به دولت حداکثر حقوق‌شان تأمین است اما با مشکلات عنعنوی و قبیله‌ی مواجه هستیم. (بنیاد فرهنگ و جامعه مدنی، ۱۳۸۹: ۲)

حضور و نقش زنان در نهادهای مدنی

به گفته اسماعیل ذکی، هماهنگ‌کننده مؤسسه جامعه مدنی و حقوق بشر در زون بامیان، در حدود ۳۰ درصد از فعالین نهادهای مدنی را زنان تشکیل می‌دهند. چون در ولسوالی‌ها به‌ویژه در مناطق دوردست، زنان با محدودیت‌های زیادی برای مشارکت در فعالیت‌های مدنی دچار اند؛ لذا حضور زنان در نهادهای مدنی نسبت به مردان اندک است. با این حال، مسأله حقوق و آزادی‌های زنان تقریباً مسأله مشترک اکثر نهادهای مدنی شمرده می‌شود و اکثر آنان در این زمینه فعالیت‌هایی داشته‌اند و بخش‌های اختصاصی برای فعالیت در زمینه حقوق زنان در ساختار خود دارند. داده‌های کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان نشان می‌دهد که حدود ۸۲ درصد از نهادهای مدنی این بخش را در ساختار خود ایجاد کرده‌اند. این مقدار به نسبت ادارات دولتی که تنها کمتر از ۵۲ درصد این بخش را در ساختار خود دارند، نشان‌دهنده‌ی توجه ویژه آنان به حقوق زنان است.

۲۵ نهاد مدنی که یا توسط زنان اداره و رهبری می‌شوند یا بیشترین فعالیت‌شان در زمینه حقوق زنان اند، در مؤسسه جامعه مدنی و حقوق بشر افغانستان، که شبکه‌ای از نهادهای مدنی است، عضویت دارند. به نظر محمدظاهر شیدانی، در ولایت بامیان، زنان در نهادهای اقتصادی و اجتماعی فعالیت زیادی دارند، و حقوق زنان خوب است. (بنیاد فرهنگ

و جامعه مدنی، ۱۳۸۹: ۴۵) در چشم‌دید فاطمه کاظمیان، حقوق زنان در همه جای افغانستان مشکل دارد اما در بامیان کمتر مشکل دارد. (همان: ۴۰) زنان ساکن در بامیان قادر به مشارکت و سهم‌گیری در روند صلح می‌باشند. بامیان تنها ولایتی است که در آن میزان حضور زنان در شورای ولایتی از سهمیه ۲۰ فی‌صدی فراتر رفته است. میزان مشارکت زنان بعد از انتخابات افزایش یافته است؛ زیرا با به میان آمدن مناظرات و کمپاین‌های انتخاباتی سطح آگاهی زنان نیز بالا رفته است. زنان مشارکت چشمگیری در روندهای غیررسمی صلح دارند. با این حال روندهای غیررسمی عموماً محدود به میانجیگری در سطح فامیل می‌باشد. در بامیان، زنان ۱۷فی‌صد کارمندان خدمات ملکی را تشکیل می‌دهند. (مؤسسه مطالعات عامه افغانستان، ۲۰۱۶: ۳۰)

نتیجه‌گیری

در دنیای امروز با توجه به آزادی‌های داده‌شده و نیازهای روزگار ما، بخشی از فعالیت‌های سیاسی قابل دیدن و پیمایش است؛ لذا فعالان سیاسی در نقش‌آفرینی مثبت بر جامعه به منافع مردم توجه دارد. رضایت مردم و دادخواهی از آنان و استفاده از حقوق و ارزش‌های انسانی از شروط اصلی فعالیت سیاسی قلمداد می‌شود. در دوره پساطالبان تغییرات بنیادی در شکل‌های مبتنی بر روشن‌گری، ملی‌گرایی، دموکراسی و حقوق شهروندی پدید آمد. هزاران مهاجر بامیانی در پی سقوط طالبان با مهارت‌های جدید و ارزش‌های جدید وارد افغانستان شدند تا زندگی را از سر آغاز کنند و در بازسازی افغانستان سهم خویش را ایفا نمایند. در حال حاضر، فرصت‌های اندکی برای بامیانی‌ها میسر شده و ما شاهد فعالیت آن‌ها در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی هستیم.

تئوری مشارکت مستقیم زنان صرفاً نظر توصیفی نیست، بلکه تغییر دادن نهادهای سیاسی به معنی بهبود بخشیدن استعدادهای آدمی و حتی دگرگون ساختن طبیعت آدمیان است. مردم به آرمان دموکراتیک شهروندی عقلانی، فعال و مشارکتی نزدیک می‌شوند. یکی از بزرگ‌ترین دست‌آوردهای بامیانی‌ها در نزدیک به دو دههٔ اخیر هم در داخل افغانستان و هم در خارج از تلاش دختران و پسران آن‌ها برای کسب دانش و علوم معاصر است. آزادی زنان در میان بامیانی‌ها نسبت به ولایات دیگر بیشتر است و مخالفت با تحصیلات بانوان کمتر وجود دارد. تحصیلات عالی در میان زنان بامیان یک دست‌آورد بزرگ دوران مهاجرت در دیار غربت مثل ایران و کویت به پاکستان است. به نظر نیویارک تایمز در کشوری مثل افغانستان که آمار سواد در میان زنان خیلی پایین و فقط ۱۵ درصد است، اما در میان زنان نسل جدید بامیان بلندتر است. در دوره نوین حقوق شهروندی و شایسته‌سالاری در چهارچوب دموکراسی نو پا به کمک غرب وارد فرهنگ سیاسی افغانستان شده است و بامیان بیشترین استفاده را از این برهه به دست آورده است و با توجه به بلندترین میزان اشتراک سیاسی و مدنی در انتخابات و فعالیت‌های مدنی و تعلیم و تربیه به سطح آگاهی مدنی مطلوبی رسیده است و این شاهراه پرشکوفه هنوز هم سبز و پویا است. به همین خاطر، امیدواریم که آینده و سرنوشت شکوفه‌های نوپا در مذاکرات صلح قربانی نشوند.

منابع:

امیرزاده، هارون (۲۰۰۳)، آگاهی شهروندی و مدنی، مجله آریانای بیرون مرزی، جنوری ۲۰۰۳ لندن.

بشیریه، حسین (۱۳۹۱)، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران، نی، چاپ بیستم.

بنیاد فرهنگ و جامعه مدنی (۱۳۸۹)، معرفی‌نامه مسئولین ادارات دولتی ولایت بامیان، کابل، چاپ اول.

مؤسسه مطالعات عامه افغانستان (۲۰۱۶)، گزارش ترکیبی سالانه نظارت از وضعیت زنان، صلح و امنیت در افغانستان، جون ۲۰۱۶.

ذکی، اسماعیل (۱۳۹۶)، گفت‌وگو با اسماعیل ذکی، به تاریخ ۶ قوس ۱۳۹۶.

گیدنز، آنتونی (۱۳۸۷)، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نی، چاپ بیست و دوم.

زنان و بحران غیاب امر کلی (انسانیت و عدالت)

این جا به یک جنبه‌ی مغفول می‌پردازم که به نظر می‌آید زنان باید بدان اهتمام ویژه داشته باشند، یعنی مسأله انسانیت و تصویری که از آن در افغانستان وجود دارد. ریشه‌ی خیلی از مشکلات زنان را باید در تصور ما از انسانیت جست‌وجو کرد. ما از انسانیت چه تصور(هایی) و تصدیق(های) داریم که به سرکوب وحشتناک زنان انجامیده است؟ آیا زمان آن فرا رسیده که به این تصور(های) تباه‌کننده بیندیشم و آن را ویران کنیم و تصور نو خلق کنیم که به تفکیک و سرکوب منجر نشود؟! بدون خلق یک تصور صحیح از انسانیت نمی‌توان به جنگ پایان داد و تا جنگ پایان نیابد، زنان بزرگ‌ترین قربانیان آن خواهد بود. تا زنان قربانی باشد، افغانستان جای آدمی نخواهد بود.



به عقبا آکنده از خشونت ناب و سیل خون باشد! اگر خودکشی فردی در نقاط جهان به مسأله بدل شده و از جهات مختلف مورد تفکر قرار گرفته و تمام جوانب آن سنجیده و بررسی شده است اما این‌جا انتحار که معجونی شگفت از خودکشی و دگرکشی است، به هیچ روی به مسأله بدل نشده و مورد تفکر قرار نگرفته است، نه به لحاظ اجتماعی و نه به لحاظ روان‌شناختی. عشق به هزار پاره کردن خود و دیگری، عمق استراتژیک موجودیت افغان‌ها را بازتاب می‌دهد. در کره‌ی خاکی و تاریخ بشر سابقه ندارد که آدمی تا این اندازه به کروناي «نفرت از بودن» مبتلا شده باشد. هیچ مکتب فکری، نه دینی و نه غیردینی، نمی‌تواند این حد از توحش و جنایت را توجیه و توصیه کند؛ اما این مصیبت عظمی اتفاق افتاده و به نام دین و منافع قومی/ملّی یا هزار رقم ملعنت دیگر توجیه و توصیه می‌شود!

طی سال‌ها جنگ، «انسانیت انسان افغان» زایل و تضعیف شده است. جنگ و مصیبت‌های پی‌پای آن ذات آدمیت را تباه کرده است. افغانستان مأمن هر گونه «شرارت» ممکن شده است. انسانیت با شرارت قابل جمع نیست. شروف‌فساد روشن‌تر از آفتاب است. در کابل، پیش از آن‌که آفتاب سرزند اما شرارت و جنایت است که طلوع می‌کند؛ بمبی یا مینی منفجر می‌شود و بی‌چاره یا بی‌چاره‌هایی را به کام مرگ و ملولیت روان می‌کند. کابل به افق انفجار بیدار می‌شود و به افق انتحار به خواب می‌رود. کابل تنها شهر روی زمین است که افقش و طلوع و غروبش با انفجار و انتحار تعریف و شناخته می‌شود. کابل تنها شهر روی زمین است که مدعیان آب‌وخاک و تاج‌وتختش در آن با خون نیلغه‌ها و محصلان بی‌چاره غسل جنایت می‌کنند و روی سجاده‌ی جنازه‌های جرمه‌شده نماز انتحار و سجده‌ی انفجار به جای می‌آورند. وقتی خون آدمی در دسترس‌شان نبود، به جایش با آسفالت سرک یا پلچه‌هایش استنجا و تیمم می‌کنند. عبادت افغان امروزی جنایت شده و جنایتش عبادت شده است. این‌جا مرزی میان عبادت و جنایت نمانده؛ ارتکاب کشتار و فساد به ادای «فریضه‌ی غایبه» بدل است، انگار می‌خواهند تقاص هزاران سال مدنیت و انسانیت را از این آب و خاک و از فرهنگ بلخ بامی بگیرند! وقتی سراسر مملکت را جنایت و شرارت و فساد فراگرفته است، چگونه ممکن است که جایی برای انسانیت مانده باشد؟ اگر انبوه جنایت و شرارت هست، پس انسانیت نیست. این دو با هم جمع نمی‌شود. حضور درخشان جنایت و شرارت پرده‌پیی است و بی‌نیاز از دلیل؛ به خاطر تجربه‌ها و تواتر آن‌ها که مجال انکار نمی‌گذارد. اما حضور انسانیت در این‌جا نیازمند اثبات است. انسانیت در افغانستان به امر غایب و لذا امر نظری بدل شده است. اکنون چه سندی می‌توان برای اثبات انسانیت و معنویت ملازم با آن در خون‌زار افغانستان ارایه داد؟ حداقل یک امر واضح و قابل توافق برای تست انسانیت وجود دارد: زنان. مردان و مردمان خون‌زار افغانستان به زنان چگونه می‌نگرند؟ آیا «دید انسانی» و «منظر معنوی» نسبت به زنان دارند؟ تا جایی که مردان و مردمان افغان به زنان من‌حیث انسان آزاد و برابر می‌نگرند، انسانیت در خاک پرفساد افغانستان قابل اثبات است و در غیر آن، باید به زوال ذات معنوی خود اعتراف کرد؛ تا راه درمان عمومی امکان گشایش بیابد.

گوهر انسانی و قدرت معنوی انسان افغان تباه شده است. به همین خاطر، تدبیر مدنی و کردار انسانی در این خون‌زار و خاک پرفساد مجال وقوع و مکان رشد پیدا نمی‌کند. در قرن اخیر، مفکوره‌های مدنی مختلف در این خاک کشت شده اما محصولی جز تباهی در پی نداشته است. آفت افغانیت آن دانه‌ها و هسته‌های مدنی را خراب کرده و از رشد و بالیدن انداخته است. علت این خرابی‌ها و تباهی‌ها در ذات افغان‌ها ریشه دارد که هیچ نوع آبادی و آرامی را برنمی‌تابند. به همین خاطر، پیش از آن‌که در گوشه‌وبیشه‌ی جهان در پی روزنه‌ی صلح در افغانستان بگردیم، باید دنبال انسانیت و احیای آن در ذات خود بگردیم. جنگ و صلح یک امر انسانی است. این‌که صلح امر انسانی است، واضح است. آدم با آدم صلح می‌کند و با زبان صلح و دوستی سخن می‌گوید. چون هر دو جزئی از یک کلیت واحد و پیکر فراگیر بشری اند. در جنگ، پیش از آن‌که دیگری نابود شود، «من» نابود می‌شود. چون طبق فرمول

این پرونده به مسأله‌ی مهم «زنان و صلح» پرداخته است. نویسندگان محترم جوانب مختلف مسأله را بررسی و به نقد گرفته‌اند. لذا این‌جا به یک جنبه‌ی مغفول می‌پردازم که به نظر می‌آید زنان باید بدان اهتمام ویژه داشته باشند، یعنی مسأله انسانیت و تصویری که از آن در افغانستان وجود دارد. ریشه‌ی خیلی از مشکلات زنان را باید در تصور ما از انسانیت جست‌وجو کرد. ما از انسانیت چه تصور(هایی) و تصدیق(ها) ی داریم که به سرکوب وحشتناک زنان انجامیده است؟ آیا زمان آن فرا رسیده که به این تصور(های) تباه‌کننده بیندیشم و آن را ویران کنیم و تصور نو خلق کنیم که به تفکیک و سرکوب منجر نشود؟! بدون خلق یک تصور صحیح از انسانیت نمی‌توان به جنگ پایان داد و تا جنگ پایان نیابد، زنان بزرگ‌ترین قربانیان آن خواهد بود. تا زنان قربانی باشد، افغانستان جای آدمی نخواهد بود.

این روزها آوازه‌ی مذاکرات صلح در افلاک پیچیده و دنیا از شنیدن آن ذلّه شده، اما خود افغان‌ها گوش شنوایی برای صلح ندارند و صدای صلح به گوش آنان فرونمی‌رود. اگر گوشی شنوا بود، قطعاً چهل سال خانه‌خرابی تداوم نمی‌یافت. حدود نیم قرن است که افغان‌ها به کشتار و تخریب خانه‌ی خود مصروف اند و دیپوی کشتار نه تنها از حضور قاتلان و جانبیان خالی نشده بل حتی از شمار آنان هیچ کاسته نشده و افزایش یافته است. میلیون‌ها نفر کشته و زخمی و معلول شده و میلیون‌ها تن دیگر آواره و دربه‌در شده است اما گوشی نیست که ناله‌ی رنج و تحقیر آن‌ها را بشنود و در رفع آن بکوشد. نیم قرن تباهی ثابت کرده که هیچ جاننداری در این آب‌وخاک حرمت ندارد؛ نه مرد و نه زن، نه پیر و نه جوان، نه نوزاد و نه نوجوان، نه کارگر و نه محصل، نه عابر و نه ساکن، نه غریب و نه آشنا، نه آدمی و نه غیرآدمی، نه خانه و نه خیابان، نه مسجد و نه مکتب، نه پوهنتون و نه سرک، نه جانوران و جاندارانی که این ملک شوم زیست‌بوم آن تخم‌بخت‌ها است، نه آثار باستانی و نه عتیقه‌جات، نه آثار فرهنگی و میراث تاریخی، هیچ چیز و هیچ چیز از دست‌برد تخریب و ویرانی مصون نمانده، حرمت همه چیز لگدمال شده است. به عبارت فلسفی، برای «هستی آن سان که هست» و برای «بودن از حیث بودنش» حرمتی نمانده است. هر موجودی صرف به خاطر وجود داشتن، بی‌حرمت شده و حریم بودنش دریده شده است. افغان‌ها دهه‌ها است که هستی خود و دیگری را به تباهی کشانده‌اند. مثال: هزاره‌ها را می‌کشند، بدون هیچ گناهی، صرف به خاطر این‌که آن‌ها «هستند». هزاره اگر گناهی کرده بود، بدون محاکمه جزغاله و تکه‌تکه نمی‌شد؛ یا نوزادان و مادران باردار در شفاخانه نسائی برچی با خونسردی تمام به رگبار بسته نمی‌شدند؛ نوجوان‌ها در مکتب منفجر و جرم‌له نمی‌شدند؛ تبسم و مسافران و کارگران غریب در راه سر بریده نمی‌شدند. یا فرخنده با آن اشتیاق باورناپذیر نسل دموکراسی در قلب کشور، پیش چشم بالون دموکراسی به وحشیانه‌ترین طرز ممکن زجرکش و سوختانده نمی‌شد. خبرنگارها و ملاحه به تیر تروریست‌های غیبی دنیای فانی را چنین خون‌بار و غم‌بار ترک نمی‌گفتند. هر رقم آدم کشته می‌شود، چه دولتی و چه نظامی و چه مسلکی و چه عادی و چه غنی و چه فقیر. هیچ رقم آدم در این نقطه از دنیا مصونیت ندارد. این‌جا حتی دزدهایش پادشاهی می‌کنند و خود را مالک جان و مال رهگذران غریب می‌دانند و به میل خود قربانیان را می‌کشند یا با لت‌وکوب رها می‌کنند، دل‌شان میل‌شان. خدا را بنده نیستند. مردم ستم‌دیده دولتی از آن خود ندارند که بتواند از آن‌ها در برابر دزدان لوچک محافظت کند، چه برسد به حفاظت در برابر تروریست‌های غذاری که شبکه‌های سازماندهی‌شده و تحت حمایت دولت‌های قدرتمند دارند. بنابراین، این‌جا نفس بودن است که مشکل‌دار شده است. صرف همین که هستی، هدف کشتار و چپاول قرار می‌گیری، اعم از جان و حقوق و اموال، بالقوه یا بالفعل. آدمی به خاطر بودنش هدف کشتارهای کور و فسادهای کورتر است. خون‌ریزی‌ها و فسادهای افغان‌ها بی‌حساب‌و‌کتاب و بسیار عادی شده است، درحالی‌که اگر یک خارجی کشته شود، تمام دنیا و حتی رسانه‌های این‌جا، آمار و حساب‌و‌کتاب یکایک آن‌ها را دارند، درحالی‌که انسانیت یکی بیش نیست!

افغان‌ها ایجاد بودن در وطن و القبای زندگی در خانه را از یاد برده‌اند. زندگی گم شده است. لذا هر نحوه از بودن و موجودیت قابل دید را نیست‌و‌نابود می‌کنند یا برایش نوعی فساد پلان می‌کنند. فرقی نمی‌کند آن موجود مرئی یک آدم است یا یک جاندار دیگر، یا یک سرک و پل و پلچه و بند و دشت و دمن. هر موجودی به جرم موجودیت و مرثیت سوژه‌ی کشتار و نابودی قرار می‌گیرد. افغان‌های غیور با هیچ موجودیتی بنای سازگاری ندارند؛ حتی موجودیت خود را نیز تاب نمی‌آورند و از طریق انتحار، موجودیت و بودن خود را به دامن نیستی می‌افکنند. این حد از خصومت با بودن تا کنون سابقه ندارد که امروز افغان‌ها خود را تکه‌تکه و جزغاله می‌کنند. این آخرین حد ممکن انتقام از ذات خویشتن است که حتی حاضر نیست به پاکی و آرامی سر بر خاک بگذارد و بمیرد. انگار دوست دارد که مردن و رفتنش

کانت، «من دیگری است.» جنگ هم تا حدی امر انسانی است؛ صیانت از ذات هم یک امر طبیعی است و هم یک امر انسانی است. لذا انسان می‌تواند حد و حدود جنگ را کنترل و متوقف کند. جنگ تا جایی که از مرزهای عدالت خارج نشده باشد، یک امر انسانی است و راهی برای توجیه و توصیه دارد. اما جنگ افغانستان عدالت را بالکل زیرپا نهاده است. لذا هیچ نوع هستی انسانی و غیرانسانی از شر آن مصونیت ندارد. اگر حصه‌ای از انسانیت در سطح کشور باقی بود، اهریمن جنایت هیچ گاه نمی‌توانست تا این حد از بی‌حدی پیش برود. آدمی و انسانیت با فکر منطقی و اراده‌ی مدنی از ردیف حیوانات و وحوش متمایز می‌شود. در فقدان فکر منطقی و اراده‌ی مدنی، تنها توحش بی‌همتا است که نعره برمی‌کشد و روی وحوش طبیعی را سفید می‌کند. بنابراین، افغانستان با بحران فقدان امر کلی یعنی غیاب انسانیت و به تبع آن فقدان عدالت مواجه است؛ حداقل این‌که انسانیت مخدوش و بی‌حرمت شده است. با بحران انسانیت، عدالت ناممکن شده است و در ناممکنی عدالت، خدا به کلاه پاره‌ی تبعیض داده که بسیار اوج گرفته است، از جمله مشکلات و معضلات و تبعیضات علیه زنان چندین برابر شده است.

با بحران انسانیت و همراه آن بحران عدالت، امکان صلح پایدار نه تنها محل سؤال است بلکه به وضوح منتفی است. صلحی که بر مبنای اصول انسانی، حداقل بر مبنای آزادی و برابری و در چوکات آن نباشد، نه تنها به حال انسانیت کمکی نمی‌کند بلکه برای زنان نیز رحمت و سعادتی در پی نمی‌آورد. بنابراین، زنان دست‌کم دو راه ایجابی و ایجادِی برای مبارزه و تحقق برابری در پیش دارند: یک راه عمومی که بر اصول انسانی و همگانی اصرار کنند و در خلق عرصه‌ی فراگیر و امر کلی بکوشند و ساحتی پدید آورند که امکان تفکیک و نابرابری از اساس در آن منتفی باشد؛ و دیگر راه اختصاصی که بر مسایل و حقوق زنان انگشت بگذارند و از استیفای آن کوتاه نیابند. البته پروشش است که در غیاب تصور انسانی از انسانیت، زنان کار اساسی از پیش برده نمی‌توانند، و در حد گرفتن چند امتیاز می‌مانند که در لحظه قابل زوال است، و دگر هیچ. پس، زنان نخست باید بر خلق تصور انسانی از انسانیت و احیای امر کلی کار کنند و در این خلقت انسانی، از هیچ کوشش بشری فروگزاری نکنند. تصور انسانی از انسانیت باید قسمی باشد که امکان حدوث تبعیض را از ریشه منتفی کند یا به حداقل برساند. این‌که انسانیت در ابتدا به دو مقوله متمایز تقسیم شود و سپس یکی برتر و دیگری فروتر تعریف شود، چه در بحث جنسیت و چه در بحث قومیت، نفس این تصور از اساس خطا است و تحصیل برابری بر مبنای آن ممکن نیست. لذا باید به سمت خلق تصویری از انسانیت حرکت کرد که از آغاز تبعیض را نفی و بی‌معنا کند و از اساس راه نابرابری را مسدود کند.

در کنار این دو راه ایجابی اما کوره‌راه سلبی و ابطالی نیز هست و آن این است که پایه‌های استدلالی و گفتمانی جنگ باطل و نفی شود. این جنگ پایدار و خانه‌خرابی دایمی و کشتارهای فراگیر اما کور نه با آرمان‌های دینی قابل توجیه است و نه با آرمان‌های انسانی مانند عدالت موجه می‌شود، و نه با آرمان‌های سیاسی مانند نابودی دشمنان خارجی پیش برده نمی‌شود. این جنگ پوچ هرگز جنگ با دشمن خارجی نیست. هر دو طرف، همگی شهروندان همین کشور اند. جنگ داخلی و کشتار پایدار در افغانستان به‌رغم این‌که با اغراض سیاسی و منافع اقتصادی گسترده جوش خورده اما هیچ گونه توجیه عقلانی، سیاسی، دینی، اخلاقی و اقتصادی ندارد. بنابراین، در ابطال معنای جنگ و پوچی آن باید بیش از پیش کوشش کرد. با این‌حال، جنگ یک مفهوم سیاسی است اما انسانیت مفهوم غیرسیاسی است. لذا در جنگ، زنان صرفاً نه به خاطر زن‌بودن بلکه اساساً در مقام «اموال دشمن» (مرتوس، ۱۳۸۳: ۳۴) و بخشی از قلمرو دشمن مورد تصرف، غارت و تجاوز قرار می‌گیرند و یا به‌عنوان برده فروخته می‌شوند. یعنی اسارت و تجاوز جنسی به سطح تاکتیک جنگی-سیاسی ارتقا می‌یابد. از همین رو است که «پیکر زن همچون میدان نبرد» پدیدار می‌آید. «بدن زن مورد تجاوز قرارگرفته، اِبدل به[یک رمگاه تشریفاتی می‌شود، [که] یک میدان رژه برای گروه سربازان ملوّن فاتح است.» (همان: ۳۳) از آن‌جا که جنگ افغانستان جنگ پایدار است، لذا تبعیض پایدار علیه زنان چونان تاکتیک نظامی-سیاسی پایدار باقی می‌ماند. به همین خاطر، ابطال گفتارهای توجیه‌گر جنگ کنونی ضروری است. خلاصه، باید به احیای امر کلی انسانیت و ملازم با آن تأکید تام بر عدالت و نیز ابطال معنای جنگ پای فشرد. این‌ها راه‌هایی است که زنان با پیمودن آن می‌توانند به ظهور صلح پایدار و جهان عادلانه امید ببندند.

منبع:

مرتوس، جولی (۱۳۸۳)؛ زن، جنگ و بحران، ترجمه نجله خندق، تهران، قصه.

(یادآوری: نام اصلی این کتاب، «تجاوز جنگ به زنان» است که یک تحقیق میدانی درباره وضعیت زنان در سه کشور بوسنی، کوزوو و افغانستان است. این تحقیق طبق رویکرد جنسیت و حقوق بشری تعیین‌شده در سازمان ملل و به‌عنوان بخشی از پروژه‌ی «اومانیسزم و جنگ» صورت گرفته است. البته به نظر می‌رسد این پژوهش به همان میزان که فاجعه را آزاری می‌کند، از درک ماهیت فاجعه درمی‌ماند.)



صاحب امتیاز: بنیاد اندیشه
مدیر مسئول: حسن رضا خاوری * معاون مدیر مسئول: محمد واثق حسینی
سردبیر: علی جوادی * مدیر اجرایی: علی فیضی (۰۷۷۳۵۱۹۳۱۹)
هیئت تحریریه: اسلم غرجستانی، انور رحیمی، امیر کوثری، حبیب‌الله محمدی،
حیات‌الله شهریار، رضا عطایی، زهرا مراد، سمیه عرفانی، عبدالله شایگان، محمد روحانی،
محمدعلی فیاض، مسعود سنایی * ویراستار: عباس اسدیان * صفحه‌آرا: نسیم وکیلانی
دفتر مرکزی: بامیان، انتهای بازار، جوار لیسه ذکور مرکز
مراکز توزیع: بامیان، دایکندی، غور و کابل
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه * قیمت: ۱۰ افغانی



شماره ۳۱ * ۱۷ حمل ۱۴۰۰

صلح زنان و

زهرا مراد

صلح را وقتی دست به دامن می‌شویم که قبل آن جنگیده باشیم و ما سال‌ها است که جنگیده‌ایم و جنگ‌مان به شهادت تاریخ، جنگ میان برادران است و برادران در خلأ قدرت تامی به نام پدر، دست به جاغیه ی‌یکدیگر می‌شوند تا هم را به زیر کشند و خود صاحب مقام پدر باشند؛ مقداری که دقیق‌تر شویم، نقش مادر را در این نبرد میان برادران واضح‌تر خواهیم دید؛ طبق سنت قبيله پدر به خود حق داده است که چهار زن را و بیشتر، به زور زیر سقفی با نام خانه گرد هم آورد تا آن‌ها نفس‌های‌شان را قربانی کنند و پسران او را بزايند و چهار زن که پسران خود را کنار یکدیگر می‌زاینند، بیخ گوش پسران‌شان نجوا خواهند کرد که برادرت و مادرش آن‌ها ظالم اند، حق مرا گرفته‌اند و پدر را از آن خود کرده‌اند، به هوش که نگذاری حق تو را از تو بگیرند و ظلمی که به من رفته است بر تو هم روا شود و برادران به نجوای مادر می‌آموزند که برادرشان دشمن اول و آخر آن‌ها است و با برادر تا آخرین نفس می‌جنگند. قصه صلح که شود و مضاف آن زنان که باشد و ما تلاش کنیم که صلح و زنان را به هم عطف کنیم باید در آیین در خانه و ستمی که در این هسته‌ی اولیه‌ی اجتماع‌مان به زنان رفته است را به عدالت دوا کنیم تا شفای جنگ خونین برادران از دل کندوی خانه، به اجتماع‌مان بترآود و ما را به سلامت برساند، و عدالت جاری نمی‌شود مگر اینکه لن تعدلوی قرآن را جدی بگیریم و فواحد را شوخی نپنداریم، نادیده‌انگاری نیم اجتماع که زن باشد و خواست و احساس و نفس او بلای مهیب جنگ را و تخم نفاق را و کین را و حسد را به جان اجتماع‌مان می‌افکند تا خود چون زالو به جان اجتماع خود بیفتیم و تا از پای نیفتادن، خون خود را بمکیم و آفات پراکندگی و آوارگی و گرسنگی را بر اجتماع‌مان مستقر کنیم و فاسد شویم.

نیم اجتماع اگر چون مفلوکی اندرون خانه بی‌آن‌که از حقوق خود چیزی بداند و نامی از خود بشناسد و بی‌نفس درگیر برآورده‌سازی امیال نفسانی آن نیم دیگر باشد و خود هیچ درکی از زندگی خود و امیال خود نداشته باشد، قطعاً فرزندان‌ی که خواهد زایید یا بهتر آینده‌ی اجتماع را نیز چون خود بی‌هویت و فرورفته در عقده و درد زاییده و تربیت خواهد کرد و به اجتماع خواهد سپرد که پی‌آمد آن نیز جز نبرد چیز دیگری نخواهد بود، یک نبرد مدام با خود و با دیگری بر سر هیچ، اما اگر زن توانا باشد و آگاه باشد و خود را بشناسد و بداند که از حیات خود چه می‌خواهد و آرزو فهم کند، خواهد توانست در راستای آبادانی و آزادی اجتماع خود توانمند و هوشیار به میدان درآید و آباد کند به جای ویرانی.

صلح نخواهد آمد تا روزی که زنان دیگر جنگجو نزنند، و زنی که با خود به صلح نرسیده باشد، قادر به زاییدن انسان متعادل و صلح‌جو نخواهد بود، در قدم نخست خانه را باید برای زن ایمن ساخت و در قدم بعدی اجتماع را برای حضور زن و ارزش‌گذاری به جایگاه او موافقت کرد تا زن خود را یافته و دیگر انسان سرگردان نزاید و تربیت نکند.

